

فرهنگستان ایران



واژه های نو

که تا پایان ۱۳۱۷ تصویب فرهنگستان ایران رسیده است

-- ۵ --

از طرف دسرحانه فرهنگستان چاپ شده است

فروردین ۱۳۱۸

۵۹ ۶۶۶۶

کتابفروشی و چاپخانه مرکزی

راژنه شای، زر

تا پایان ۱۳۱۷

در این دوفر علامت های احمصاری دبل بکار برده شده است

پ = اصطلاح مربوط به علم پزشکی

ر = اصطلاح مربوط به زمین شناسی

د = اصطلاح داد گسری (قصائی)

ف = اصطلاح فیزیکی

گ = اصطلاح گیاه شناسی

ط = اصطلاح طبیعی



صفحه

ار صفحه الف تا ح

اساسنامه فرهنگستان

ار صفحه ۱ تا ۱۰۳

واژه های نو بر حسب حدید

اصطلاحات حدید علمی که تا آخر

اسفند ۱۳۱۷ پذیرفته شده

صفحه ۱۰۴

واژه های رمن شمسی و گیاه شمسی

» ۱۰۵

واژه های طبیعی

» ۱۰۶

واژه های عامی فیریک و سیمی

» ۱۰۷

واژه های حاور شمسی و ریاضی

ار صفحه ۱۰۸ تا ۱۲۲

واره های نو بر بیت قدیم



(ب)

۶ - جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم
۷ - جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه ها و آهنگهای ولایی .

۸ - حسه جو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها
۹ - هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نشر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه محرف می باشد و راهنمایی برای آینده

۱۰ - تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکار های ادبی
۱۱ - تشویق دانشمندان بمآلیف و ترجمه کتب سودمند فارسی
صحیح و مانوس

۱۲ - مطالعه در اصطلاح خط فارسی
ماده سوم - فرهنگستان دارای دو قسم کارمند « پیوسته » و « واسعه » خواهد بود

پیوستگان اعضائی هستند که مقررأ در جلسات حاضر و فرهنگستان را آنان تشکیل میشود
واسه گان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیله مکاتبه به فرهنگستان می رسانند .

ماده چهارم - فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد و لدی الاقصا ممکن است عدۀ پیوستگان به ۵۰ نفر برسد .
ماده پنجم - عضو پیوسته باید ایرانی و سواد لافل سی و پنج باشد
ماده ششم - در آغار کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت

در فروردین ماه ۱۳۱۴ بر حسب امر همایون اعلیحضرت شاهنشاهی
مقرر شد برای نگاهداری و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی انجمنی بنام
فرهنگستان تشکیل شود و هیئت وریران در جلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴
اساسنامه آنرا بدینگونه تصویب نمودند

اساسنامه فرهنگستان ایران

مضوب خرداد ما ۱۳۱۴

ماده اول - برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی بنام
« فرهنگستان ایران » تأسیس میشود

ماده دوم - وظائف فرهنگستان بقرار ذیل است

۱ - ترتیب فرهنگ، بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان

فارسی .

۲ - اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته اررشمه های ریدگانی

ناسعی درایمکه حتی الامکان فارسی باشد

۳ - پیراسن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی .

۴ - تهیه دستور زبان و اسجراح و تعیین قواعد برای وضع لغات

فارسی واحد یارد لغات بیگانه .

۵ - جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشه‌وران و صنعتگران

(ت)

ماده سیزدهم - فرهنگستان می تواند جلسات تشریفاتى داشته باشد و تماشاهاىيان ممکن است در این جلسات حاضر شوند

ماده چهاردهم - ییوسگان ممکن است لباس مخصوص داشته در چشمها و تشریفات دولتى بدان ملمس گردند ، شکل این لباس در نظامنامه جدا گانه معین خواهد شد

ماده یازدهم - بودجه فرهنگستان در ضمن بودجه وزارت فرهنگ منظور خواهد شد و امین عضویت فرهنگستان امجاری خواهد بود

ماده سیزدهم - مقررات لازم برای احراء وظائف فرهنگستان و نظامنامه های راجع بهیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذارده خواهد شد

تذکره

بموجب این اساسنامه بحسبین حاسه عمومى فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۱۴ با حضور ۲۴ تن از سوسگان تشکیل شد و در اردیبهست ماه ۱۳۱۷ بحسب امر اعلیحضرت همايون شاهنشاهی سازمان آن تعمیر کرد و علاوه بر جلسه های عمومى که در هر هفته يك بار افلا اریوسگان تشکیل میشود بهست کمیسیون فرعى تقسیم گردید از اینمقرار

کمیسیون بررسی اصطلاحات اداری

کمیسیون بررسی اصطلاحات داد گسرى (قضائى)

کمیسیون بررسی اصطلاحات عامی

کمیسیون بررسی نامهای جغرافىائى

(پ)

فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پسمهاد فرهنگستان (با کثرت دوئلب اعضاء) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد

ماده هفتم - فرهنگستان يك نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همايوي مصوب خواهد شد و دارای دو نفر نائب رئیس و دو نفر ممتنی خواهد بود که با کثرت رسمي بنوستانگان برای دو سال استجاب میشود طرر استجاب هیئت رئیسه و همچنین و طائف آنان را بنظامنامه داخلی معین خواهد نمود

ماده هشتم - فرهنگستان بر طبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود و رئیس نماینده فرهنگستان می باشد

ماده نهم - فرهنگستان دارای دبیرخانه ای (دارالانشاء) خواهد بود که رئیس و کارمندان آن از طرف وزارت فرهنگ مصوب میشود
ماده دهم - اعضاء و اسسه اریان علماء و ادباء داخله و خارجه استجاب میشود عضویت آنان مانند عضویت اعضاء بنوستانه مادام العدر خواهد بود

ماده یازدهم - جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوه يك اریوسنگان حاضر در طهران منعقد خواهد شد

ماده دوازدهم - فرهنگستان بر حسب وظائفي که دارد ممکن است کمیسیونهای حرة تقسیم شود .

در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاوره و معاونت می تواند دعوت نماید

(ح)

رئیس کمیسیون علمی و کارمند

کمیسیون راهنمایی

رئیس کمیسیون اصطلاحات

اداری

نائب رئیس فرهنگستان -

محرر کمیسیون اصطلاحات

اداری و کارمند کمیسیون

راهنمایی

محرر کمیسیون قصائی

محرر و منشی کمیسیون

حرفیائی و منشی کمیسیون

لغات علمی

محرر کمیسیون راهنمایی

و محرر کمیسیون دستور زبان

محرر کمیسیون فرهنگ و

کارمند کمیسیون دستور

محرر کمیسیون لغات علمی

منشی کمیسیون اصطلاحات

اداری و منشی کمیسیون

راهنمایی

منشی کمیسیون قصائی

منشی کمیسیون پرشگی

حمایت آقای علامه حسن رهنما

تمسار سر تنب احمد بحجوان

آقای دکتر عیسی صدیق

آقای جمال احوی

آقای حسین گل گلاب

آقای حسنعلی مسشار

آقای بدیع الزمان ورور اهر

آقای دکتر محمود حسابی

سرکار سرهنگ مقدر

آقای دکتر علی اکبر سیاسی

آقای دکتر عنی

(ث)

کمیسیون تهیه فرهنگ زبان فارسی
کمیسیون راهمائی برای هدایت افکار و جمع آوری آهنگهای محلی و
اصطلاحات ولایی

کمیسیون بررسی اصطلاحات پرشکی (طئی)

هر کمیسیون باید در همة یک روز جلسه عمومی خود را تشکیل
داده و گزارش کار آن جلسه ها را به هیئت رئیسة فرهنگستان بدهد .
در کمیسیونهای هنرگاه ارداشمندان دیگری که در شعب
مختلف تخصص دارند دعوت شده است که بایوسگان شرکت کنند
یوسگان فرهنگستان در اسفند ماه ۱۳۱۷ ۲۵ تن و سمت آنها بقرار
ذیل بوده است

سمت آقایان کارمندان پیوسمه فرهنگستان ایران

حباب آقای کهیل و رارت فرهنگ	رئیس فرهنگستان ایران
حباب آقای محمد علی فروعی	رئیس کمیسیون فرهنگ و
حباب آقای حسن اسفندیاری	کارمند کمیسیون راهنمائی
حباب آقای حسن سمعی	رئیس کمیسیون راهنمائی
حباب آقای دکتر ولی الله نصر	نایب رئیس فرهنگستان
آقای دکتر شفق	رئیس کمیسیون قصائی
آقای عبدالعظیم قریب	رئیس کمیسیون حرافمائی و
	کارمند کمیسیون فرهنگ
	رئیس کمیسیون دستور زبان

(ح)

سیاسی (منشی) - آقای جمال احوی (محبر) - آقای در کمر بشایگان
آقای امور گار - آقای علی یاشا صالح - حباب آقای مصطفی عدل کارمندان

۳ - کمیسیون اصطلاحات علمی

حباب آقای علام حسین رهنما (رئیس) - آقای دکتر حسینی
(محبر) - آقای حسین گل گلاب (منشی) - آقای دکتر حمیری
آقای دکتر پارسا - آقای دکتر آل بویه - آقای ابوالقاسم راقی - آقای
دکتر حباب - آقای دکتر شیمانی - آقای شیخ بیا - آقای دکتر فرشاد
آقای دکتر سجانی - آقای دکتر حودت - آقای دکتر شروانی - آقای
فاطمی - آقای دکتر روش - آقای عبدالله ریاضی - آقای دکتر افضلی پور -
آقای مهندس بارر گان - آقای دکتر علی محمد مهدی - آقای مرتضی قاسمی

۴ - کمیسیون دستور زبان فارسی

آقای عبدالعظیم قریب (رئیس) - آقای حسنعلی مسشار (محبر)
آقای پورداد (منشی) - آقای عباس اقبال - آقای ملک الشعراء بهار
آقای همایون فرح - آقای همائی - آقای مهدی سامی - سروان لوائی - کارمند

۵ - کمیسیون فرهنگ

حباب آقای محمدعلی فروغی (رئیس) - آقای فروزانفر (محبر)
آقای سعید نفیسی (منشی) - آقای دکتر شفق - آقای امیرحیری - آقای
بهمس یار - آقای ملک الشعراء بهار - آقای یورداد - کارمندان

۶ - کمیسیون راهمائی

حباب آقای حسن اسفندیاری (رئیس) - سرکار سرهننگ مقدم
(منشی) - آقای حسنعلی مسشار (محبر) - حباب آقای محمدعلی فروغی

(ج)

آقای یوردادود	منشی کمسیون دسمور ربادو
جناب آقای احمد اشری	کارمند کمسیون فرهنگ
	کارمند کمسیون اصطلاحات
	اداری
آقای سعید بهیسی	کارمند کمسیون فرهنگ
جناب آقای مصطفی عدل	کارمند کمسیون قضائی
آقای رشید یاسمی	کارمند کمسیون اصطلاحات
	اداری
آقای ملک الشعراء بهار	کارمند کمسیون دسمور و کارمند
	کمسیون فرهنگ
آقای عباس اقبال آسمانی	کارمند کمسیون جغرافی
جناب آقای دکتر احمد مبین دفتري	کارمند کمسیون قضائی
کمیسو بهای همکاه فرهنگسان که مرکب از یوسگان	
وداشمدان دیگر راست ار کارمدان دیل تشکیل میسود	

۱ - کمسیون اصطلاحات اداری

تمسار سر تیب، احمد بجوان (رئیس) . آقای د کمر صدیق (محرر)
 سرکار سر هنگ علام حسین مقدر (منشی) . جناب آقای احمد اشتری -
 آقای رشید یاسمی - آقای میر محمد حجارى - سرکار سر هنگ قهرمانی
 آقای بهرور - کارمدان

۲ - کمسیون اصطلاحات دادگسری (قضائی)

جناب آقای د کمر ولی الله نصر (رئیس) - آقای د کمر علی اکبر

الف

آئین = رت و ریت - رسم و عادت و طرز روی - دجای این کلمه
 بمسر (سریقات) یا بمسد *Haqqell* با سرمویی *Cremant* بکار
 مبروت

آئین نامه = دجای نظامنامه بدیرومه سدداست
 آبادان - نام فارسی شهر و حریره است در دهانه کارون که کارخانه
 های تقویه نفت در آن ساحه ساه و آنرا (عئادان) می نامند
 باد کوسک = یکی از آبادیهای بحس سقر کردستان است که بمسر
 آنرا بحس آباد فاشی می نامند .

آب بار = فارسی عواص است
 آب بها = (ار آب و بها) بوالی است که برای قیمت آب برداخته میشود
 و بمسر حق السرب گفته میشود (شهرداری)

آبدان - ممابه *Lessa*

آبدانك = *Lesoule*

آدمار = کسی که بر راء دجای دیگری آب دهد (ممراب) (شهرداری)
 آتش زده - دجای سبك حتماق *Shit* بدیرومه سده است (ر)
 آتش نشان = کسی است که رای فرو نشاندن آتش گماشته سده

(ح)

حساب آقای رهما - آقای د کمر صدیق - آقای اقبال آسیایی - کارمند

کمسیون جغرافیائی

آقای د کتر شفق (رئیس) - آقای گل گلاب (مجبر و ممسئ) -

آقای عباس اقبال - آقای بهمش - آقای د کمر حامدانا بیای - کارمند

کمسیون نرسنگی (طبی)

آقای د کمر فاسم عمی - آقای د کمر شهراد - آقای د کتر نجم آبادی

آقای د کمر احمد و رهاد - آقای د کمر حمیی - آقای د کمر محمد حسین

ادیب - آقای د کمر کاسمی

ریاست این کمسیون تا اسفندماه ۱۳۱۷ بعهده مرحوم د کمر

علی پرتو کارمند پیوسه فرهنگستان بوده است

غیر از کارمندان پیوسه فرهنگستان ایران مطابق اساسنامه دارای ۱۰

تن کارمند واسمه است که بامهای آبهار حسب تاریخ اسحاب نوشته میشود

آقای محمد قروینی (شیخ محمد حان قروینی)

آقای سید محمد علی جمال راده

پرفسور کریسسنس (دامار کی)

اساد هاری ماسه (فراسوی)

آقای د کمر وجراد هم (وجر الاطماء)

حساب آقای محمد حسین هیکل وریر فرهنگ مصر

حساب آقای محمد رفعت پاشا رئیس فرهنگستان مصر

آقای د کمر منصور بیک و همی کارمند فرهنگستان و رئیس کتابخانه مصر

آقای علی بیک الحارم کارمند فرهنگستان مصر

آقای پرفسور ریپکا (چکوسلواکی)

حمردهد - و اعلامه ایست که از طرف بانک برای مسری
 ورماده مسود تا او را از قصد بانک راجع بحساب و کارهای آن
 محض آگاه دارد *avis*

آلا = نام یکی از آبادیهای بخش سقر کردستان است که بمسیر ایابو
 نامیده میشود

آلکون = نام یکی از آبادیهای بخش سقر کردستان است که بمسیر
 آلکاو نامیده میشود (آل در فارسی بمعنی فرم و گون بمعنی
 رنگ است)

آلودگی = *Soudline*

آلودن = *Soudler*

آلوده = *Soudle*

آمار = اینکامه بجای احصائیه پذیرفته شده و کلامه خارجی آن

(اسمانسمیک) است *Statistique*

آمارشناس = کسب قواعدهای آمار آگاهی دارد (مخصوص احصائیه)

Statisticien

آمارگر = کسی که مأمور انجام کارهای آمار است (مأمور احصائیه)
 آمیزش - آموزشاری - آموختن = کلمه هائی است که بجای
 (تعلیم) میتوان بکاربرد

آموزش و پرورش = بجای (تعلیم و تربیت) پذیرفته شده است

آموزشگاه = (از آموزش و گاه) مدرسه بمعنی اعم که شامل هر یک
 از نگاههای عامی رسمی و غیر رسمی خواهد شد

آوند = بجای - *Varssant* پذیرفته شده است (گک) (پ)

است (مامور اطفائیه) (شهرداری)

آتش نشانی = (ار آتش و ساندن) فرو ساندن آتش - دائره ایست
ار شهرداری که در همگام آتش گرس مجای فرو ساندن آن
میرد دارد بمسر آنرا اطفائیه می نامیدند (شهرداری)

آحال = فضولات *Dechul* (ب)

آرامش = بجای سلون *Repos* بدیرمه سده است (ف)

آرداش = بجای بحریه *Lipn amir* بدیرمه سده است

آزمون = بجای امحان *Issai* بدیرمه سده است

آسایشگاه = اینکلمه را فرهنگسمان بجای سانا *Sanatorium*

فراسه احمرار نموده و آن حائی است که بهاران و تابوایان را در

آن بااهداری می نامند تا بهمودی یابند

آسکوب - ۱ - هر مرتبه ار حایه را گویند که عربی (طمقه) نامیده

میسود رجوع نموده (بالارو)

۲ - در زمین سمانی بجای *Hann* (طمقه) بدیرمه سده است

آثار گر - بجای (اسمار بر) یعنی کسی که فرمان دودن میدهند

(اسبدوانی)

آگاهی = فرهنگسمان اینکلمه را بجای کلمه فراسه *Satch generate*

احمرار نموده و آن اداره است در سهریانی که برای تعقیب

- مایه کاران است و اعضاء آنرا کار آگاه می گویند (بلس محفی)

(شهرانی)

آتهی = اعلان و نوشته است که حمر تاره ای را بخواهند گان

ارزیاب = (محقق دربانده) کسی که ادریس هر چیزی را معین
می‌سازد بجای (مقوم) احضار شده

ارزیابی = (از ادریس یافته) عمل یافتن ادریس در حجره - این کلمه بجای
(هووم) احضار شده است همان جا همان شهر ارزیابی شد
و احاطه بندی کردند

ارزیاب = بمعنی آن = که از ادریس بدست آمد می‌سازد ادریس
خانه و مکان

ارسماران = بحسب اسمت در شمال آذربایجان که شعبه های پورارس
از آن جاری شده باز در این دیوارهای باستانی انحصار است که
از ساران بوده بدرج را می‌بیند بود و آرا (فراجة داغ)
می‌گفتند و هر همگسسان می‌زدند و آرا و بهمان نام ارسماران
نامیده شود

ارنس = نام فارس (ساعد) و آن ادریس است با آرش است
ازگرودر آوردن - بروی آوردن حجره یا به بکرو داده شده است
(بانکی) *banque*

اِردَر = (در افسانه های قدیم نام مار بسیار بزرگ بوده که از دهان
آیس بیرون می‌ریخته) در فرهنگ سما این کلمه بجای بریل
Topple احضار شد و آن یکی از اسماء حدیث است که دارای
مواد قابل انفجار بسیار و برای سلاسن و غرق کردن کسی های
دشمن بکار می‌رود (بروی دریائی)

اِزدرافکن = (افکن محقق افکنده است) کسی بجاری کو حرك

آوبدی بحای - *laubane* بدیرمه سده است (گک)
 آهکی = بحای کلسی و *calcare* بدیرمه سده است (ر)

آوردن = نام ایستگاه شماره ۳ راه آهن جنوب است که دسیر (فاسم آباد) کلمه مسند و بواسطه ردیابی آن در آفرین دین اسم نامیده است
 آوردن - نام ایستگاه شماره ۲۶ راه آهن مال است و دسیر (فاعله آمد) نامیده مسند و بنا کسوف رحمة همان کلمه است ۱ - و در دامپها رقد، جعفر افندی این اسم دسیر مسود

آزاده - بحال *laurean* بدیرمه سده و آن قسمت زیرین هوا سوا میماند که حرجهای آن متصل شده و همگام فرود آمدن هوا سوا ابتدا بر روی زمین و از مسکند

آزاد = نام ایستگاه شماره ۱۹ راه آهن جنوب است که دسیر (ماطلان آباد عراق) کلمه مسند

آرز = سیدهای دجارتی که از زمین آنها بوانهای خارج معین سده این کلمه را فرهنگستان بحای (اسعار) احمیار نموده است *laurean* (بادکی)

آرزس اعمیار يك سید یا ماع - بولی که در سید نوشته سده *laurean* مال آرزس این سید دو هزار ریال است (بادکی)

آرزنده = (اسم فاعل از آرزیدن) دارای آرزس - بدیرمی دارای اعمیار *laurean* مال این سید آرزنده است یعنی اعمیار دارد (بادکی)

استفاده کنند مثال اعممارن دربانك صدرار ربال است اعممار
سما در تجارتخانه تمام شده است (بانكى)

اعتبارنامه = ۱ - در اصطلاح بانكى نوشته‌ای را گویند كه بانك بانكى
ار مسریان خود میدهد تا اعممار اورادریس بانكى ارکار گرانان
بانمایندگان خود معین کند *creditor* (بانكى)

۲ - نوشته‌ای است كه از طرف بانكى شخص داده شده و اعممار
آن شخص رامعین میدهد و آن شخص بهر بانكى كه طرف حساب
بانك اول است ورود مسواند برابر آنمبلغ دریافت دارد و مبلغ
دریافت شده در دست آنورقه نوشته مسود *Letter de Credit*

افرارممد = (ار افرارومند) كسبه كار هائی را نوشته افرارو آلات
انجام میدهد - بحای امط وراسه *titisan* احسار شده
(سهردارى)

انجمن سهردارى = انجمن بلدى

آردام = بدن و عضو آدمى است انجمله برای عضو بدن انجباب
سده و در كتاب های طب قدیمی فارسی همسسه بایممعنى بكار
رفته است ولی آنرا بمسوان درعبر عضو بدن استعمال نمود
و درعضو ادارات چنانكه در (كك) نوشته شده فرهنگستان
كارممد را برگزیده است

اندروبه = احشاء *viscra*

اندروبه شاس = معرفه الاحشاء *Splanchnologia*

آندوخته = پولی است كه درشركتها و بانكها برای احصاظ دحیره

و دراری که اردر بطرف کسی های دسمن میاندارد واین کلمه
بحای *Forpille* احمار سده است (بیروی دریائی)

ارد ر انداز = (انداز محقق اندازند، است) اسمایی است دراز سینه
بلوئه بوبهای برک که در کسمه های از درافان برای انداحس
اردر بطرف کسمه های دسمن است این کلمه بحای *Lance forpille*
احمار سده است (بیروی دریائی)

اسررس = عرصه است دواندن و میدان نمایی - و همگسان اینکلمه
را برای عموم میدانهای است دوانی و حو کان باری و بمایش و
رره احمار نموده - میدانهای درونی شهر بهمان نام میدان خوانده
ممسود (سهر داری)

اسنان = یکی از ده ناحیه برک کشور ایران است که هر يك از
آنها بچند شهر میان تقسیم مسود

استاندار = کسی است که کارهای استان یعنی یکی از ده ناحیه برک
کشور را انجام میدهد

اسخوان = عظم *Os*

اسخوان سناس - معروفه *Osteologie*

اسنوار نامه - حکمی است که از طرف روسای کشور هانه کسواها
و مأمور های سیاسی داده مسود تا اعمار آنها را بر دروئیای

کشور های مسکانه اسنوار سارد و یسمر اعمار نامه گفته میشوند
اعتبار = اعمادی که از طرف نازک یا شخص یا شخص دیگری مسود
و تا حد معینی تا شخص اچاره می دهند که از سرمایه نازک

نامیده مسدود و همگسسان مقرر داشته است که از او بهمان اسم
نامیده شود

اسمگاه قوربه = نام ایسماه حسمه سفید در راه آهن حدرب
ابشه = نام یکی از آبادیهای بخش سقر است که ییسمر (ایچی) گفته
میدند (ایسه در فارسی بمعنی حمل است)



مسعود اینجمله بجای *Resure* احدا را سده است سابقا *Parana* و
Resure هر دورا دحرمه میسند و همسایان مقرر داسه است
 اولی در اندازو دومی اندو حمه نامیده شود (ناسی)

اندیمشک - نام ایستگاه شماره ۴۱ جنوب راه آهن است و در مسیر
 صالح آباد خوانده میسند و همسایه ایستگاه در نزدیکی
 آن در مسیر بله محلی نام اندیمشک بود اندیمشک نام خوانده شد
اندگشت نگاری = (از است و ناسی) بجای **اندگشت**
 فرانسه *Andgouche* احضار شده و آب عمیق است که
 از روی آن اسکیمپا میسوان است خاصه مساف را سیاحت در
 خطهای مجامع بر آنکسان هر کس باد نگاری اختلاف
 دارد - در بهر حال بعضه مخصوص است و واسطه اندیمشک
 نگاری میسواند بد کاران را رود میسند و آنکه در عمده نام
 در دین و حیات این خطهای اسکیمپا آنرا در روی حلهایی که
 دست رده اند بخوبی میماند و از روی همان حله ها سیاحه
 مسعود

اندگل = بجای طفیلی *Parasite* بدیرفته شده است (ب)

اندگل سیماس = طفیلی سیماس *Parasitisme* (ب)

اندگل سیماسی = طفیلی سیماسی *Parasitisme* (ب)

اندگلی = بجای طفیلی شدن *Parasitisme* بدیرفته شده است

انده = ام قدیم مکانی است در ناحیه نجماری که این اواخر مال امیر

بلیط های و روحه شده را باررسی مینماید تا هر کس مطابق

ارزش بلیط درحای خود قرار گیرد

بار پُرس = این کلمه بجای مستمط - ر گریده تده است (د)

بار پُرسی = استمطاق (د)

بازحو = کسیکه از طرف رئیس مامور میشود که از روی سندها یا

از روی دفورها راسی و باراسی کاری را معین کند - سابقا

آنکس را محقق میگفتند *Enqueteur*

بازجوئی = عمل بازجویی بجای اینکلمه (تعمش کمی) و (اقرار)

و (تحقیق) بکار میرود *Enquête*

مثال - از بازجوئی نوشته های ولان معلوم شد که حق بحای او است

باز دانمان = بجای عربان المذور *Gymnospermes* یدیرفته شده است

(گ)

بازدم = رفر *Expiration*

بازدید = دائره بازدید - رسیدگی بمالیاتها و عوارص دولی (ممیری)

بازدید = (بانك) از بورسیدگی کردن بحساب یاچمری *Contrôle*

بازرس = کسیکه از طرف و رارتجابه ها و اداره ها بکارهای کارمندان

و کارکنان رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کارهای آنها را

رئیس یاور بر آگهی میدهد سابقا معتش نامیده میشد *Inspecteur*

مثال - بازرس و رارتی - بازرس دبیرستان

ب



باجه = فارسی دریچه و دروازه را گویند این کلمه را در همکسماں بجای لفظ

گمسه احمیار نموده است *guchet*

بار آور = صفت سرمایه ای است که سود میدهد

مثال سرمایه من در بانک بار آور است و پنج درصد سود

می دهد *Productif* (بانگی)

بار کشی = (ار بار کشیدن) بردن بار از جایی بجای دیگر سابقاً نقابه

نامیده میشد - مثال بار کشی ارتش

بارکش نند = نقلیه سریع السیر

بارکش کند = نقلیه بطئی السیر

بارنامه کشتی = سندی است که بواسطه آن بارهای فرستاده شده بتوسط

کشتی معلوم میشود - در حموب ایران عموماً آنرا

ستمی میگویند ولی لفظ تجریف شده حارحی است

Connaissance (بانگی)

باز بین = بجای کنترلر *Contrôleu* احمیار شده و آن کسی است

که کالا و جنس های تجارتی را رسیدگی کرده و مطابقت آنها

را با بارنامه تصدیق مینماید - کسی که در راه آهن ها و تماشاخانه ها

دافت برداری = آمجان سحریده *Biospic* - برداشتن قسمی از دافت
 اندام متلا معارصه ای برای آمجان دره بینی تا معلوم شود

آمعارصه راماهمت چه بوده (پ)

دافت سساس = سحر شناس *Histoloquiste* (پ)

دافت شناسی = سحر شناسی *Histologie* (پ)

باکتری = واژه *Bacteria* در فارسی یدیرفه شده است (پ)

بالا رو = نام دسگامی است که بواسطه آن بطمقه های بالای عمارت

میروند ایملطمه بجای (آساسور) *Ascensum* یدیرفه شده

است همچنین برای قسمهای محاف بالا رو اصطلاحاً

دیل یدیرفه شده

Cabine کاژه

Appel بیا

Remoi برو

Ulage آشکوب

Rez-de-chaussée ریرحان

Arrêt ایست

Alarme هراس

بالببی = کلینیک بمعنی وصفی *Clinique* (سابقاً این کلاه را

سریری میگفتند) (پ)

نام دژ = نام ایسگاه شماره ۴۸ راه آهن حموب است که

قلعه سحر نامیده میشد و نام کنونی ترجمه فارسی نام یش آن میباشد

بازرسی = عمل بازرسی (تعمیش)

بازرسمایی = تجارت

بازگرد = باز کردن و آغار نمودن حساب *Ouverture des comptes* (بانگی)

برگرداندن = بازگشت دادن اصابه برداشتی از بات سرمایه

Restourner (بانگی)

بازگشت = بجای *Restourner* احضار شده و آن برگرداندن اصابه بولی است که شرکاء از بات سرمایه شرکت برداشته اند (بانگی)

بازنشستگی = بجای (تقاعد) پذیرفته شده

بازنشسته = بجای (مقاعد) پذیرفته شده است

باستان شناسی = عالم بعلم باستانشناسی (علم آثار عمقات) و برابر خارجي آن ار کئولوگ *Archéologue* است

باستان شناسی = بجای ار کئولوژی *Archéologue* پذیرفته شده و آن علم آثار عمیقه و چیزهای کهنه و باستانی است

باشگاه = کلوب - کانون -

باشه = نام یکی از آبادیهای بخش سقر کردستان است که بیشتر آنرا اشتقاق منامیدند (باشه در فارسی بمعنی مرغ شکاریست)

باغ يك = نام ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب است که بمشرف قاضی آباد نامیده میشود بواسطه نزدیکی آن بماع يك این نام پذیرفته شد

بافت = سح *Tissu* (پ)

۲- نامه ایست که از طرف رئیس‌های اداره‌ها برای آگاهی عموم یا قسمتی از کارکنان اداره و انجام دستور معینی نوشته شده و نامضای هر يك از کارکنان می‌رسد - بیشتر متحدالآل و *Circulaire* گفته می‌شد

بخشودگی = این واژه در مقابل کلمه عفو بر گزیده شده در همه موارد بجای صرف نظر کردن، کنار می‌رود خواه تقصیر و گناه باشد خواه جریمه نقدی یا پرداخت حق و عوارض و آنرا در مقابل عفو *exemption* می‌گویند و در فرهنگستان این واژه را بجای کلمه معافیت بر گزیده است .

بخشوده = این واژه در مقابل کلمه عفو بر گزیده شده ولی همگامیکه می‌خواهند بگویند (فلان از خدمت معاف شد) نمی‌گویند گفت (فلان از خدمت بخشوده شد) و باید همان کلمه معاف یا بطیر آن را کنار برد و فرهنگستان این واژه را در مقابل کلمه معاف بر گزیده است

دفتر بردن = نوشتن رقمهای خرید و فروش در دفترهای رسمی
Passation تجارتنی

بدهکار = کسیکه ب دیگری پولی را مقروض است *Debiten* (بانکی)
بدهی = آنچه کسی از کالا و خواسته از دیگران وام گرفته و باید بآنها بدهد - در حساب سرمایه حساب مخصوص بام بدهی است که بران فراسه *Passif* نامیده میشود و حساب دیگری در برابر آن مدارائی موسوم است (بانکی)

بانك = از كلمه فرانسه *Banque* - نگاه صرافى و معاملات نقدى
 بانكدار = كسى كه بانك دارد و كارهاى بانگى ميبردard *Banquier*
 بانگى = نام يكي از آباديهاى بخش سقر كردسان و بحاي بانگلو
 احسان شده

بايگان = نگاهدارنده وصايط - كسى اسمكه نامه ها و نوشته هاى
 ادارى را در محلى نگاه مىدارد تا - رهمگام احماح بنوا ناسانى
 از آنها استفاده كرد *Inchus'e*

بايگاني = عمل بايگان - صيط
 بخش = مجموعه كشيهاى همگى كه بر مابندهى يگنفر است
 و اينكلمه را فرهمگسان بحاي *Iscahic* احميار نموده است
 (سروى دريائى)

۲ - در تقسيمات كشورى هر شهرسان تقسمههاى كوچكترى
 تقسيم مىشود كه آنها را (بخش) و اداره كمده آنها را
 (بخشدار) نامند

۳ - حراء و قسمت - فرهمگستان آن را بحاي (ناحيه) كه يك
 قسمت شهر و يكي از تقسيمات كشورى است احميار كرده (شهردارى)
 بخشدار = كسكه كارهاى بخشى (يكى از قسمههاى شهرسان) را انجام
 مىدهد

بخشنامه = ۱ - نامه اسمكه در يك يا چند نسخه نوشته شده براى
 آكهى چند نفر فرساده مىشود

تجارتخانه فلان منحل شد باید گفت تجارتخانه فلان برچیده شد

بُردار = بجای حامل *Veetean* پذیرفته شده است (ف)

برداشت = عمل برداشتن قسمی ارچیری یا سرمایه آن پیش از آنکه

هنکام تقسیم آن چیر یا سرمایه برسد *Piutereement*

مثال ولان شریک ار در آمد تجارتخانه تا کنون پابصد

ریال برداشت کرده است (بانکی)

بررسی = مطالعه - ار بو دیدن - اقرار *Révision*

بُرش = قسمی اریکوره سهم تجارتی سهم های تجارتی (بانك) ممکن

است بچمد برش تقسیم شده و هر برش آن حدا گاه خرید و

فروش شود *Coupon, Coupure* (بانکی)

بَرَس = کلمه فارسی است که در زبان عربی شکلش تغییر کرده و

(ورق) شده است

بَرگردان = بجای کاعد (کرس) پذیرفته شده است

بَرگردان = بجای لفظ وراسه *Vnement* احمیار شده و آن در بانك

برداشتن پولی است از حساب یکمهر و بهادن آن در

حساب دیگری بموجب نوشته ای که بانك داده شده

است (پیشتر انتقال بانکی گفته میشد) (بانکی)

بَرگزیدن = برابر فارسی انتخاب است

برگشت پذیر = چیریکه ممکن است برگشت کنند *Révocable*

مثال : اعمبار برگشت پذیر (بانکی)

برابر = دو چیز هم ارزش *Pari* (مانکی)

برابری = هم ادبی دو چیز *Parité* (مانکی)

برات = نوشته ایست که بموجب آن پرداخت یولی را بدیگری

واگذار می کند *Trade* (مانکی)

براب کش = کسیکه برات یا چک را می نویسد - پشمر (مخیل)

می کشد *Trauer* (مانکی)

برات گمر = کسیکه چک یا براتی را برای او نوشته اند و باید بپردازد

پشمر محال علیه گفته می شد *Tou* (مانکی)

بر آورد = عمل تعیین قیمت کردن چیزی که عربی تقویم گویند

Evaluation (مانکی)

بر آورد کردن = معین کردن قیمت چیزی - تقویم نمودن *Evaluer*

(مانکی)

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه ای که در کار باررگانی نموده

است *Mobiliser* (مانکی)

بر آبد = بجای منجه *Resultante* پذیرفته شده است (ف)

بر حسب = (برو حسب) علامتی است که بحیر های ساحه شده

مخالف می چسباند تا معلوم شود که در کجا ساحه شده یا برای

چه کار است - (بر حسب بطری بر حسب سیکار) در فراسه

آن را *Elaprette* می گویند

بر چه = بجای - *carpelle* پذیرفته شده است (ک)

بر چیدکی = کلمه فارسی انحلال است بجای آنکه گفته شود

استه == این کلمه بجای کلی *Colis* فرانسه احمیار شده است
 سیج == بمعنی آماده شدن برای کاری است چنانکه وردوسی گوید :
 شاید درك اندرین کار هیچ - کجا آمد آسانی اندر سیج
 فرهنگسماں این کلمه را بجای *Mobilisation* فرانسه احمیار
 نموده و آن آماده ساحس بیروی نظامی و تهیه تمام سارورگی
 است که برای سفر و حمله لازم است .

سیجی = بجای *Mobilisable* (یعنی قابل تحمیر) پذیرفته شده
 بلور شده = بجای مملور *Cristallisé* پذیرفته شده است (ر)
 بلورشناسی = بجای - *Cristallographie* پذیرفته شده است (ر)
 بلورلایه = بجای مملور مطلق *Cristallophyllien* پذیرفته شده
 است (ر)

بلورین = بجای - *Crystallin* پذیرفته شده است (ر)
 بمب = *Bombe* در زبانهای بیگانه کره میان تهی است که آنرا از
 باروت یا چیزهای دیگر مانند آن پر کرده و وسیله های
 مخصوص آتش رده میسرکانند - همان کلمه بمب در
 فرهنگسماں پذیرفته شده است

نماریان = پراکنده و پرتاب نمودن بمب از بالا بر روی مکان یا بر
 روی شهری - مانند این کلمه در فارسی بسیار است : چون

برگه = بحای فیش *Fiche* پذیرفته شده و آن پارچه ای ارکاغذ یا مانند آن است که در آن نام کتاب یا چیزهای مرتب کردنی را نوشته بهر طریقی که بخواهند مرتب میکنند (کتابداری)
برگه دان = محل قرار دادن برگه ها . این کلمه بحای *Fichier* پذیرفته شده است که در کتابخانه ها برای قرار دادن برگه ها است

برنامه = نوشته یا دستور چاپ شده ایست که روش و گزارش آئین و جشن یا انجمن را ناگهی مردم میرساند این کلمه بحای پرگرام *Programme* پذیرفته شده است

برونمری = مصوبیت خاصی است که پاره ای اشخاص مانند وررای مختار و سهرای کمار سمت بقواین قضائی کشوریکه در آنجا رفته اند دارا میباشند .

بزّه = این واژه بحای کلمه محرم برگزیده شده (دادگستری)
برهکار = بحای کلمه مجرم پذیرفته شده است

ساک = بحای *Anthère* (افسر) پذیرفته شده است (گک)

بستانکار = کسی که از دیگری پول کالائی طلب دارد عربی او را دائن گویند *Crediteur*

بستن حساب = عملی است که بواسطه آن حسابی را در بانک ختم میکنند *Clôture* (بانک)

بهرام = نام ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن شمال که پیشمر طالب آباد
حوانده میشد و بواسطه نزدیکی به تپه ها و حرا به هائی
منسوب بهرام گور بدین نام نامیده گردید

بهشهر = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن شمال میمانند و آن شهری
است که پیشمر حرء ولایى بنام کمود حامه بوده و
هنگامی که آن را آباد کرده اند (اشرف الملاد) یعنی
بهترین شهر ها نامیده اند کلمه بهشهر بحای اشرف
اختیار شده است

بِهیل = پس از رسیدن بحساب چون دومر طلب و وامی نداشته باشند
بِهیل میشوند *Quelle* مثال ولایى از نانت حساب خود پارده
ریال بشرکت یرداحمه بهیل شد (بانکی)

بی برگشت = اعمار بی برگشت - اعماری است که نمی توان
آنرا برگرداند (اعمار غیر قابل وسح) *Credit irreuable*
(بانکی)

بی درمان = علاج نشدنی *Incurable*

بی گلرستان = بحای بی حمام و عدیم الطاس *petals* پذیرفته
شده است (ك)

بی لپه = بحای عدیم الملقه *acotyledone* پذیرفته شده است (ك)

بیمارستان شهر = مرصخانه بلدی

بیماری = مرض *Maladie* (پ)

سك بازاران گلوله بازاران - کلمه خارجی معادل آن

Bombardement است

نُناور = نام یکی از آبادیهای شهرساں گرگان است و پیشتر
امچه لی نامیده میشد (امچه بمعنی بن درخت است و
چون پیشتر در آنجا حمل بود و در حمال آنجا بریده
شده و بن های آنجا مانده و رنگساں بجای امچلی نام
نناور آن داده است)

نند = کلمه فارسی مفصل است و در کتابهای قدیم فارسی همیشه
ناین بمعنی بکار رفته است *Articulation* (پ)

Arthologie = معرفة المفاصل

نندر سفید گنبد = یکی از نندر های دریاچه رضائیه که پیشتر نندر
آق گنبد نامیده می شد

نندر گر = نام فارسی نندر حر است

ننکاه = بجای مؤسسه پذیرفته شده است

نن لاد = بجای *Assise* پذیرفته شده است (ر)

نورک = بجای *Levee* پذیرفته شده است (ک)

نہا = فارسی قیمت است *Prix*

نهداشن = وسیله های نگاهداری سلامت - این کلمه بجای حفظ الصحة

اختیار شده است *Hygiène*

بهداری = اداره ای که برای مواظبت بهداشت مردم تاسیس شده است
این کلمه بجای صحیه اختیار شده است

ب

پادار = نام یکی از بخش‌های سقر (کردسان) است که پیشتر آنرا
ایاعچی می‌گفتند (ترجمه اترکی)

پاك = *Iséptique*

پاکی = *Asepsie*

پادگان = گروهی از سربازان که در مکانی موقوف و برای محافظت
آن مکان هستند تا کنون ساحلو نامیده می‌شد - پاد در فارسی
معنی محافظت و نگاهبانی آمده و یادگان برابر فارسی
ساحلو است

پارسا = نام یکی از بخش‌های سقر کردسان است که بجای ابواله‌ومن
پذیرفته شده

پازهر و پادزهر = صدسم *Antidote* (پ)

پاس = نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن و اسوار داشتن
در فرهنگستان مقرر شد این کلمه مخصوص (موعد قراولی) و
(عمل قراول) بکار رود

مثال پاس موجهر از ساعت هفت تاده است

پاسبان = کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش
شهر است. فرهنگستان این کلمه را بجای *Agent de police*
آژان پلیس احیاء نمود.

<i>Maladies endémiques</i>	بیماری های بومی = امراض محلی
<i>Maladies externes</i>	بیماری های بیرونی = امراض خارجی
<i>Maladies sporadiques</i>	بیماری های پراکنده = امراض انفرادی
<i>Maladies nerveuses</i>	بیماری های بی = امراض عصبی
<i>Maladies pandémiques</i>	بیماری های جهانگیر = امراض وبائی
<i>Maladies internes</i>	بیماری های درونی = امراض داخلی
<i>Psychiatrie</i>	بیماری های روان = امراض روحی
<i>Gynécologie</i>	بیماری های زنانه = امراض نسوان
<i>Maladies des enfants</i>	بیماری های کودکان = امراض اطفال
<i>Maladies des pays chauds</i>	بیماری های گرمسیر = امراض مناطق حاره
<i>Oto-rhino-laryngologie</i>	بیماری های گوش و گلو و بینی =
<i>Maladies cérébrales</i>	بیماری های مغز = امراض دماغی
<i>Maladies des voies urinaires</i>	بیماری های میر راه = امراض مجاری بول
<i>Maladies Contagieuses</i>	بیماری واگیر = امراض ساریه
<i>Maladies épidémiques</i>	بیماری های همه گیر = امراض وبائی
<p>بیمه = (بانك) عملی است كه اشخاص با پرداخت پولی مسئولیت كالا یا سرمایه یا جان خود را بعهده دیگری میگدارند و بسمه كننده در هنگام ریان باید مقدار ضرر را بپردازد Assurance</p>	
<p>بی نام = (بانك) شركتی است كه بنام هیچيك از شركاء نامیده نمی شود و تنها بنام تجارت آنها خوانده میشود</p>	
<p>بی مثال : شركت بی نام پیمه . شركت بی نام قد Anonyme</p>	

پذیرا = کسی که قبول میکند *Acceptem* در اصطلاح بانکی کسی که پرداخت سمدی را قبول میکند

پذیرش = موافقی است که بموجب آن دولتی نماینده سیاسی (وزیر محار و سفیر کمبر) دولت دیگر را برد خود رسمت می‌نماید بشمار (آگرمان) *Aprément* گفته شد

پذیرش = عمل پذیرش - قبولی در اصطلاح بانکی عملی است که شخص پرداخت سمدی را می‌پذیرد *Acceptation*

پذیرش = قبول کردن *Accepter* در اصطلاح بانکی قبول پرداخت سمدی در موقع معین مال پذیرش رات تمام مشکل است

پذیر فنی = چیزی که می‌توان آرا پذیرفت (بانکی) *Acceptable*
مثال این سمدی پذیر فنی است

پذیر نویسی = نوشتن و امضاء کردن در پای نوشته‌ای برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده *Souscription*
هنگام تشکیل شرکتها از کسانی که میخواهند شریک باشند دعوت میشود و هر يك از آنها قسمی از سهام شرکت را می‌پذیرند کار هر يك از شریکها را پذیره نویسی می‌نامند

پرتویی = رادیو سکپی *Radioscope* (پ)

پرتو شناس = رادیولوژیست *Radiologiste* (پ)

پرتو شناسی = رادیولوژی *Radiologie* (پ)

پاس بخش = (ارپاس و بخش) کسیکه پاس را عوض کرده دیگری
بحای او میگمارد

پاسداران = کسانی که به پاس میپردازند - پیش از این همیش
قراولی گفته میشد

پاسگاه = محل پاس - حای قراولی - سابقاً بحای این کلمه (پست)
بکار مروت

پاسمار = بایور شهرنابی بطور سرهمك ارتش (رجوع شهرنابی شود)
پاكت = (ارکلمه فراسه یا که Paquet که بمعنی سسه است) در فارسی
معنی لغافه ایست که نامه را در آن بهاده و سرآرامچسباند

پایا پای = عمل دو کس یا دو کشور را گویند که طلب های خود را
بحای و امهائی که بهم دارند یا حساب میکنند و بیشتر
تهازیر گفته میشد (Compensation)

پایان نامه = رساله دکتری (Thèse)

پاببرد = مردی که به یزشك برای عبادت و معالجه بیمار دهند
(حق القدم)

پایدان = بحای کفیل بمعنی صامن پذیرفته شده است (د)
پایور = صاحب منصب شهرنابی و کشوری - صاحب منصبان ارتش را
افسر مینامند

پایه = در اصطلاحات اداری سه کلمه مقام و اشل و رتبه بکار مروت
که همه داری يك معنی بودند و بحای تمام آنها کلمه (پایه)
بکار خواهد رفت

پروانه = علاوه بر معنی حشره معروف در زبان فارسی بمعنی اذن و اجازه بطور عموم است در زبان فرانسه لباس بمعنی اجازه نامه است حواه اجازه نامه ای که دانشجویان دانشگاه میدهند حواه اجازه نامه ورود یا خروج کالا که از طرف اداره باررگانی یا گمرک باررگانان داده میشود در فرهنگستان واژه پروانه بجای لباس احیاء شده ولی میتوان آنرا در تمام مورد هائی که مقصود اجازه نامه باشد بکار برد مثال در این مصراع از شعر سعدی که مضمونش

پروانه را چه حاجت پروانه دحول

پروانه اولی بمعنی حشره و پروانه دوم بمعنی اجازه نامه است

پرورش = فارسی تربیت است

پرورشگاه یتیمان = جائی است که کودکان یتیم را در آن بگاهداری پرستاری میکند (دارالایام)

پَرَوَز = بجای *Lynee* پذیرفته شده است (گت)

پَرَویده = سه قماش واساب و لفافه قماش واساب را برگشته اند پارچه که قماش را بدان پیچند کیسه مانندی که اسب را در آن

واساب دکان خود را در آن بهاده بار بسمان میدند . مثال

کیسه ام رو پرست از بدره حانه ام زوست پر ز پرویده
سدها و بوشه های راجع بیک موضوع یا یک کار و یکسر را که
یکجا جمع آوری شده وغالباً خلاصه مطالب آن نوشته ها را برای

پرتو نگاری = رادیو گرافی *Radiographie* (پ)

پرچم = بحای *Estamine* پذیرفته شده است (ک)

پرداخت = عمل دادن پول *Payment*

پرداخت عمل پرداخت = دادن پول به کسی که طلبکار است *Versement*

پرداخت = (اصطلاح بانکی) دادن پولی که دریافت شد *Liquider*

پرداختی = چیزی که باید پرداخته شود چیزی که قابل پرداخت

است *Payable*

پرستارخانه = حائی است که درآمورس گاه‌ها و سرناارخانه هانماران

را یرساری مکنند و برای یماران همان نگاه است

این کلمه بحای *Infirmeru* فراسه احمیار شده است

پُرسش نما = ورقه ایست که روی آن چند سؤال نوشته شده و

بداوطلماں کاری میدهند تا پاسخ های آنها را بنویسد

(سؤالنامه *Questionnaire*)

پَرْدَك = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن جنوب است که پیشتر رحیم آباد

گفته می‌شد بماسمت بردیکترین قریه نان یردك نام

بهاده شد

پرواچه = گواهی نامه ایست که اردستان و دبیرسان بدانش آموران

هرسال که درس خود را تمام کرده اند داده میشود این کلمه

بحای *Certificat d'étude* پذیرفته شده است

مثال صدریال که یرداخته ای در پشت سند نویس در اصطلاح
علمی بیر نکار میرود (بانکی)

پشت نویس = سندی که در پشت آن نوشته شده *Endossé*

پشت نویسی = نوشتن در پشت سند (طهر نویسی) *Endossement, endos*

پشتوانه = سپرده ایست که کسی برای اعمار خود در بانک معین

میکند *Cometture*

پوشاندن = معین کردن پشتوانه در بانک *Couvert*

پشیز = پول ساه مس و سکل و غیر آن *Billon* مثال .

سج تا بگوئی بدینار مابی و لیکن چه گهی یشمر مسیمی

(ناصر خسرو)

پلشت نر = ضد عفونی کننده *Antiseptique*

پلشت نری = ضد عفونی *Antiseptie*

پلشت = قیچی *Septique*

پلشتی = قیچی *Septicide*

پل دشن = قریه عرب که در مشرق ما کو واقع است

پلنگ دژ = نام یکی از بخت های سقر (کردسان) که پیشتر عرب

لنگ نامیده میشد .

پلیدی = *Selle-fecès*

پاده = محفف پناه ده و از بخش های گرگان است که بیشتر قان یو حمر

گفته میشد . (قان یو حمر مکایست که در آن حا خوریزی

آسانی در پشت یوشه های آن مینویسد بهراسه دوسیه Dossier
می گویند - بجای دوسه، کلمه پرویده که بمعانی فوق است
احمیار گردید

پرهیر = احماء Diete

پزوهش حواسته = مسألف عنه (د)

پزوهش حوانده = مسألف علیه (د)

پزوهش حواه = مسألف (د)

پزشك = نام فارسی طیب است اسدی گوید

پزشکی به خوب آیدار میران

وحکیم ناصر حسرو گوید

عرب برده شعر دارد سواری پزشکی گریدند مردان یونان

پزشك خانه = کلیمیک بمعنی مطب در حارج Clinique (مجله که

پزشک برای معاینه بیماران در حارج آماده می نماید)

پزشك دستیار = طیب معاون

پزشکی = طب و طبابت Medicine (پ)

پزشکی آزماشی = طب تجربی Medicine experimentale

پسادن = معامله ای که پس از دریافت قیمت آن پرداخته میشود و

بیشتر بسمه میگفتند A credit

پس انداز = پولی است که از صرفه حوئی در هر بنه پیدا میشود و این

کلمه بجای Epargne احمیار شده است مثال صندوق پس انداز

پشت = بجای (طهر) عربی اختیار شده Perso

پی لر = (بحای) (پلاسه) یعنی اسمهائی که حایره های دوم و سوم و چهارم را میبرد و هریک از آنها را پی برحسین وپی بر دوم وپی بر سوم خواهند گفت

پیدازا = بحای باررالماسل - روشراد *Phanero games* پذیرفته شده است (گ)

پیحاله = مدفوع تنگل

پیمخال = برار مدفوع

پیش آگهی = (بانگ) آگهی دحمصری که بیتش ارسر رسیدن همگام برداخت سمدی ارطلماکار یا بانگی برای بدهکار فرساده

می شود *Préavis*

پمشاهنگی = در هشاد و هممیں حلسه عمومی فرهنگستان برار- های دیل برای اصطلاحات پیش آهنگی که همه برسان انگلیسی بود پذیرفته شد

رسد پمشاهمگی *Scout troop*

سررسد *Scout master*

رسدیار *Assistant scout master*

حوحه *Patrol*

سر حوحه *Patrol leader*

حوحه یار *Assistant patrol leader*

کارپرداز *Quarter master*

نویسنده *Scribe*

(حرام است)

پنج پیکر = نام یکی از بخش های گرگان و بجای بشیوسقه
بر گریده شده

پوسته = نام فارسی قشر است. مثلا بجای قشر رمین باید گفت
پوسته رمین

پوست کن = کسی که در کشاور گاه حیوانات را پوست مکنند
عربی سلاح گویند

پوشه = در فارسی هر چیزی را گویند که آنرا پوشند و در بر کنند
در فرهنگستان احمیار شده است برای لغافه کاعدی که پوشه
های اداری را در آن گذاشته و چند ورق آنها را در حروه
دای قرار میدهند که از مقواست و سابقا شمیر گفته میشد
که کلمه فراسه و بمعنی پیراهن است

پول = قطعه فلزی که از طرف دولتها برای آن ارزش معینی معلوم شده
و شکل مخصوص دارد این کلمه بجای *Numeraire monnaie*
نکار میرود

پیام = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای
ایستگاه پیام پذیرفته شده است (پیام در ترکی معنی قاصد
و چاپار است و پیام در فارسی دارای معنی بر ذیك نآب
است)

پی = نام فارسی عصب و آن ریشه های سفیدی است که در تمام اندام
آدمی پراکنده و بمعمر مربوط میشود (پ)

پیشاب = بول *Urine*

پیشاب راه = مجرای بول *Urèthre*

پیش بینی = *Pronostic*

پیش پاس = معالجه قملی *Préventif*

پیش پرداخت = بحای (مساعده) پذیرفته شده است - واژه خارجی

آن *Avance* است

پیش گیری = تقدم بحمط - صانت *Prophylaxie*

پیش نویسی = این کلمه بحای مصوت پذیرفته شده و آن نامه موقوفی

است که پیشمهاد مضمون نامه را در آن نوشته پس از

تصویب وزیر یا رئیس اداره آن را پاك نویسی کرده بامضا

میرسانند و میفرستند

پیشمهاد = عمل یکنفر تاجر یا مریضه یا فروشنده یا خریدار که انجام

کاری را با شرایط معین آگاهی میدهد (عرصه) *Offre*

پیشوا = نام ایستگاه شماره ۳۰ راه آهن شمال است و نام پیش آب

ایستگاه (امامزاده حمزه) بود

پیشه = کسب و حروفه

پیشه وران = (از پیشه و ور) پیشه بمعنی شعل و کار و عمل و کسب

و حروفه است فرهنگستان مقرر داشته که بحای (کسمه

واصناف) بکار رود مثال :

که هر پیشه ور پیشه خود کند حر این گر که بیکی کند بد کند

(نظامی)

Bugler	شیپورزن
Troop commander	سرپرستان رسد
Troop officers	پایوران پیشاهمگی
Scouters	پیوسگان
Chef scout executive	رئس پیشاهمگی
Assistant scout executive	معاون پیشاهمگی
Merit badge	شانه هر
Provincial scout executive	سر پیشاهمک
District commissioner) سر پیشاهمگی
Local headquarter	
Local council	انجمن پیشاهمگی
Troop council	شورای رسد
Tender foot	نوآمور - نوحاسه
Court of honor	دیوان پاداش
Scout commissioner	رهر پیشاهمگی
Assistant scout commissioner	رهریار پیشاهمگی
National council	انجمن پیشاهمگی ایران
پیش بر = بجای (گاسان) یعنی اسمی که جایزه بحسین رامی برد و	
برده بحسین است (اسب دوانی)	
پیش بها = (بانک) چمری که پیش از دریافت کالا فروشنده دهند	
Arrhes	(بیعانه)

ت

~~~~~

تاختگاه = بجای ( بیست ) یعنی حطی که اسمهای دویده درروی آن  
میدوید ( است دوابی )

تاکسان = سیاه دهن - قریه ایست درسر راه قروین بهمدان ورجان  
تالاردرس = بجای ( سالاد کور ) *Salle de Cours* پذیرفته شده است  
تاله = نام ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال است که پیشتر طالح  
نوشته میشد

تبدانهای = حمیات ثموری *Fièvre eruptive*  
تپه سفید = نام ایستگاه شماره ( ۲ ) راه آهن جنوب است که پیشتر  
تپه سفید نامیده میشد بمناسبت شهابت لفظی تپه سفید  
تمذیل به تپه سفید شد

تجشائی ارتش = بجای صناعت ارتش پذیرفته شده .  
کلمه تجشائی از تجشیدن یعنی ساحس گرفته شده  
ریرا صمعگران را در دوره ساسانیان هو تجشان  
یعنی ( حوب سارندگان ) میگفتند و حکیم فردوسی  
این واژه را تبدیل به اهتوحشی و اهنوحشی نموده  
است که همان کلمه هو تجش است .

تخمدان = بجای - *Ovane* پذیرفته شده است ( ك )

**پیشینه** = بحای گذشته کار اداری که پیشبر (سابقه) گفته میشود  
برگرفته شده (رجوع شود به دیرینگی)

**پیک** = کسی است که مامور رساندن بارها و نامه‌های پستی از جائی  
بحای دیگر است (جایار) مثال

این چوپیکان شارت برشانان در هوا

وین چو میلان حواهر کش حرامان در قطار

**پی گرد** = (اربی - دمال و گردیدن) کسی که در پی چیزی میگردد  
بحای *Exploration* احسار شده

**پی گردی** = عمل کشش در پی چیزی - بحای *Exploration* احسار شده

**پی نوشت** = نوشتن در پی چیزی است بحای لفظ آیوسمیل *Apostille*

احسار شده و آن دسموری است که رئیس های اداره‌ها  
در پائین نامه‌ها نویسند

**پیمان** = عهدنامه‌ای که میان دو یا چند تن و دو یا چند دولت بسته میشود  
فرهنگستان این کلمه را بحای پاکت *Pacte* برگرفته است.

**پیمان نامه** = بحای تعهدنامه پذیرفته شده است

**پیوند** = علاوه بر معانی دیگر نام رشته‌هائی است که ماهیچه‌ها را  
بیکدیگر وصل میکند و در فراسه آنرا *Ligament* میگویند

**پیوند نامه** = این واژه بحای کلمه مقاوله نامه برگرفته شده.

**پیوسته گلبرگان** = بحای پیوسه حام و متصل الطاس *Gamopétales*

(ک) پذیرفته شده است



تک انجام = بجای (آریوه) یعنی محلی که اسمها باید آن نقطه برسند  
(اسب دوانی)

تک لپه = بجای دولقه *Monocotyledone* پذیرفته شده است (ک)

تلخه رود = نام رودی است که از مشرق آذربایجان شرقی از کوهها رود  
آمده پس از گذشتن از شمال شهر تبریز دریاچه رصائیه  
میریزد سابقاً (آخی چای) نامیده میشد

تمبر = قطعه کاغذ کوچک با نقش و علامت و ارزش معینی است که  
در اداره پست و مانند آن کار می‌رود *Timbre*

تله زنک = نام ایستگاه شماره ۳۶ راه آهن جنوب است که پیشتر  
(تله ریح) خوانده میشد

تن پیمائی = عمل اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسانی . اینکامه بجای  
*Anthropométrie* احمیار شده است

تنخواه گردان = پولی است که در صندوق اداره و تجارتخانه گذاشته  
میشود تا در هنگام لزوم بمصرف خرید چیزهای  
لایزم و فوری برسد و آنرا سابقاً (اعمار محرک)  
*Fond de roulement* می‌نامیدند

تندی = بجای سرعت *Vitesse* پذیرفته شده است (ف)

تنه = بجای *Fuselage* هواپیما پذیرفته شده و آن مانند دوک بسیار  
بررکی است - چون قسمت موتور و بالها و اراده ارهاو پیما  
برداشته شود قسمت باقی مانده آن که بدنه اصلی و جای نشستن  
است تنه نامیده میشود

تَرَاژ = ( بانك ) مبلغ مساوی اختلاف دارائی و بدهی حساب که در آخر ستون کمر می‌ویسند تا مجموع دوسون مساوی شود

اختلاف دارائی و بدهی در حساب *Balance*

تَرَاژ کردن = قرار دادن تراز در آخر حساب برای مساوی کردن

دو حاصل جمع *Balance*

تَرَاژ نامه = ( بانك ) صورتی است که خلاصه دارائی و بدهی در آن

نوشته شده است *Bilan*

ترازی = بحای افقی *Horizontal* (ف)

ترانزیت = ( ارکله وراسه *Transit* ) هر گاه کالای کشوری از کشور

دوم گذشته و باید در کشور سوم به فروش رسد در کشور

دوم از پرداخت کمرک و مالیات معمولی ورود و خروج

معاف است و فقط حق می‌پردازد که آنرا حق ترانزیت

گویند ( حق عمور )

مال مباع ترانزیتی کالای ترانزیتی

تعرفه = صورت قیمت وارزش مباع یا صورت مالیاتی که ممتاع تعلق

می‌گیرد .

مثال تعرفه کمرکی *Tarif*

تَلْک آغاز = بحای ( استارت ) یعنی محلی که اسبها را آجا دویدن را

شروع میکنند . ( اسب دوانی )

تکاب = نام قسمتی است از آذربایجان که پیشتر ( تیکان تپه ) یعنی

( خار تپه ) گفته میشد

تیمار یاخار تی میگویند و تیمکان جمع تی میباشد .

تیمارستان = ( ارتیمار وستان ) تیمار بمعنی خدمت و غمخواری و

محافظت کردن بیمار یا کسی است که به بلائی دچار

شده باشد و فرهنگستان اینکلمه را بحای ( دارالمحایین ) احمیار

نموده و آن حائی است که دیوانگان را در آماج ریساری و

علاج میکند

تیمارگاه = شعبه ای از اداره بهداشتی شهری است که بمرامان فقیر

را در آن معالجه نموده و مجاناً دوا میدهد فرهنگستان

این کلمه را بحای ( بس امدادی ) احمیار نموده است

تیمچه = ( ارتیم یعنی سرای بزرگ وحه علامت تضعیف ) کوچک و

دالان سربوسیده ایست که در کنار آن دکانه ها و معاره ها ساخته

شده فرهنگستان این کلمه را بحای باساز *Passage* احمیار نموده .



تماشاخانه = حائی است که مردم برای تماشا آن میروند - بحای  
تئاتر *Théâtre* فراسه اخیار شده

توپدار = (مر کب ارتوپ و دارمحف دارنده) کسی کوچکی است  
که چند توپ دارد و در رودهای *برك* یا در یکی ساحل  
دریا کار میکند این کلمه بحای *Canonnière* فراسه اخیار  
سده است

توده شناسی = بحای کلمه خارجی *Folklore* پذیرفته شده و آن علم  
بعادات و رسوم توده مردم و مجموع افسانه ها و تصنیف  
های عوامانه است

تهران = چون در نوشتن (طهران) و (تهران) هر دو نوشته  
میشد و هرگاه گمان مقرر داشت که ارایس تهران (ت)  
نوشته شود

ته نشست = بحای رسوب *Sediment* پذیرفته شده است (ر)

ته نشسته = بحای رسوبی *Sédimentaire* پذیرفته شده است (ر)

تیر = بحای فلش *Fleche* در هواپیمائی پذیرفته شده است

تیره پش = نام فارسی سمویی از اسب حواها است که آنها را سمیر  
فقرات میگفتند و در حیوانات اسب حوان دار یاوت  
می شود

تیره = بحای طایفه - خانواده *Famille* پذیرفته شده است (گ)

تیکان = بحای (تکابلو) که نام یکی از بخشهای سقر کردستان است  
پذیرفته شده تیغان یا تیکان جمع تبع است و در زبان کردی به

- جنش درنگی = بحای حرکت مطمئنه *M retardé* (ف)
- جنش شتابی = بحای حرکت مسرعه *M accéléré* (ف)
- جنش شناسی = بحای علم الحركات *Cinématique* پذیرفته شده است (ف)
- جنش یکسان = بحای حرکت منشاها *Mouvement uniforme* پذیرفته شده است (ف)
- جس = بحای - *Genre* پذیرفته شده است (گ)
- جفت = بحای روح پذیرفته شده است *Couple* (ف)
- جنگ = براع با اسلحه مایین دو ملت یا دو کشور که بریان وراسه *Guerre* گفته میشود
- جنین = *Fœtus* (پ)
- جور = بحای *Variété* پذیرفته شده است (گنه)
- جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است
- جهانگردی = لغت فارسی (سیاحت) است



## ج

حاشو = عملۀ کشی

حاعر = نام یکی از بخشهای سقر (کردستان است) که بیشتر چاعراو گفته میشود حاعر فارسی بمعنی چمنه‌دان مرع است .

جانشین = قائم مقام ( د )

جاوران = نام فارسی حیوانات است

حدالمرگمان = بجای گشاده حام و منفصل الطاس *Dalypetalcs* پذیرفته شده است (گک)

حزوه‌دان = پشته هائی که مربوط بلك موضوع است در لفاظی ار مقوا قرار داده میشود که آرا حروه‌دان گویند - در فرهنگستان مقرر شد که بجای کارتس *Carton* که بهمس معنی است حزوه‌دان گفته میشود

حُلَبَك = بجای - *Alque* پذیرفته شده است (گک)

جناغ سینه = نام فارسی اسب‌حوا است که در حلوی سینه واقع شده و عربی آرا (عظم‌قص) میگویند (پ)

جیش = ( اسم مصدر از حنمیدن ) بجای حرکت در اصطلاح علمی اختیار شده ولی نمیتوان بجای حرکت کردن ( جنمش کردن) بکار برد . مثلاً باید گفت فلاپی ار تهران بیرون رفت یا ار تهران حرکت کرد و نمیتوان گفت ( فلاپی ار تهران حنبش کرد )

و وسیله آن میتوان ارتباط موتور را از چرخ قطع نمود یا  
بچرخ اتصال داد

چمین = بجای  $Pli$  پذیرفته شده است ( ز )

چمین خوردگی = بجای  $Plissement$  پذیرفته شده است ( ر )

چینه = بجای طبقه  $Strate$  پذیرفته شده است ( ز )

چینه شناسی = بجای طبقات الارض  $Stratigraphie$  پذیرفته شده است. ( ر )



# چ



چاپ = عملی است که بواسطه آن میتوان از روی یک نوشته چند نسخه تمییه بآن تهیه کرد - مثال : چاپ سنگی چاپ سری  
چاپ ژلاتینی

چاپخانه = نام فارسی مطبعه و آن محلی است که کتابها را در آن چاپ میکنند

چرك = ریم *Pus*

چشم پز شك = پزشکی که دردهای چشم را علاج میکند . ساقا ( کحال ) گفته میشد

چك بسته = ( بانك ) چکی است که بر روی آن دو خط کشیده اند و فقط بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کند و بانك خاص مصرف برداشته نمیشود *Cheque barre*

چك = ( بانك ) سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا پولی را از شخص سوم یا بانکی دریافت دارد و ممکنست شخص دوم آن سند را بدیگری واگذار کند *Cheque*

چمین = مدفوع *Errément*

چنك = بجای کلاچ *Clutch* پذیرفته شده و آن چیزی است که در موقع حرکت اتومبیل یا هواپیما حرکت را بجز خفا انتقال میدهد



# خ



خارا = بجای گرا بیت و صواو *Grande* پذیرفته شده است (ر)

خاراها = بجای - *Granitode* پذیرفته شده است (ر)

خارائی = بجای *Granitique* پذیرفته شده است (ر)

خاره = بجای صجره *Roche* پذیرفته شده است (ز)

خامه = بجای - *Style* پذیرفته شده است (گ)

خاور = مشرق

خبرگزاری = اداره ایست که خبرها را بدست آورده و منتشر می نماید

خدیار = نام یکی از آدابیهای بخش سقر (کردستان) و بجای آلهمار بر گریده شده

خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده است مثلاً مستخدمین مملکتی را باید خدمتگزاران کشوری گفت

خدیش = نام یکی از آدابیهای بخش سقر کردستان و بجای خدیجه پذیرفته شده (خدیش کلمه فارسی و معنی حام حابه دار و مانو کده یا کدبانو آمده)

خرده باج = (ار خرده و باج) خرده کوچک و ریر و باج مال و انسابی باشد که پادشاهان ار ریر دستان و رعایا ستانند - خرده باج

# ح

حسابدار = کسی که حسابها را منظم نگاه میدارد - رئیس حسابداری

*Comptable*

حسابداری = ۱ - عمل منظم نگاهداشتن حسابها - ۲ - اداره ایست

که در ورارتها بها بها رسیدگی میکند و سابقاً  
محاسبات نامیده میشد این کلمه را فرهنگستان بحای

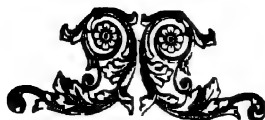
*Comptabilité* احیاء نموده است مثال درس حسابداری

در آموزشگاه بازرگانی - حسابداری اداره کمرک

حواله کرد = پول یا چیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود

بحای *a l'ordre* وراسته اختیار شده است مثال . بحواله

کرد شما ده ریال پرداخته شد





داد خواست = عرض حال (د)

دادرس = قاصی (د)

دادرسی = محاکمه (د)

دادستان = مدعی العموم (د)

داد سرا = یار که (د)

دادگاه = این کلمه بجای (محکمه) پذیرفته شده است

دادگاه استان = این واژه بجای محکمه استیفاء پذیرفته شده است

(د)

دادگاه بخش = این واژه بجای محکمه صالح برگزیده شده است

(د)

دادگاه شهرستان = این واژه بجای محکمه بدایت پذیرفته شده

است (د)

دادگستری = عدلیه (د)

دادنامه = ورقه حکمیه (د)

داده = پول یا سندی که بمانکی داده میشود تا بحساب پرداختی برسد

این کلمه بجای *Resimise* اختیار شده است - مثال . داده شمانه

مانک در ه مهر ماه صدریال است .

دادیار = وکیل عمومی (د)

بحای عوارص ممبرقه احیاء شده است

خردنگاری = میکروگرافی *Micrographie* (پ)

خرم شهر = نام تازه ایست که بمحمره داده شده

خرم کوشك = خزعلیه در حورسمان

خزانه = اداره یاحائی که درآمد های کشوری در آن جمع شده و هزینه

ها را آنجا پرداخت میشود *Treasure* مثال خزانه نانک

خزانه دار = رئیس خزانه *Treasure* مثال خزانه دار کشور

خزه = بحای - *Mousse* پذیرفته شده است (ک)

خسته خانه = حائی است که پیران ناتوان و بیماران علاج ناپذیر و

کودکان بی کس را در آن نگاهداری میکنند این لفظ

بحای *Hospice* وراسته احیاء شده

خسر و آباد = خر عل آباد در حورسمان

خشنودی = این واژه برابر فارسی کلمه رصایت است .

خواربار = خوراك - آنچه محجورد دایره خواربار یکی از دایره

های شهرداری است که بکار خوراك مردمان شهر میپردازد

سابقاً دایره ( اوراق ) نامیده میشد . مثال :

اگر مصریان را کنم کار راست شود خواربار همه رود کاست

(فردوسی)

خواسته = این واژه بحای کلمه مدعانه احیاء شده است ( د )

خورد = ( اسم مصدر از خوردن ) در فارسی عمل تغذی را گویند و این

کلمه بحای *Nutrition* وراسته اختیار شده است (پ)

**دانشجو** = (از دانش و جو محقق حوینده) شاگردی که در آموزشگاه  
های عالی تحصیل میکند و آن بطیر (طلحه) عربی و (اتودیان  
*Etudiant*) فراسه است  
**دانشنامه** = فرهنگستان این کلمه را بجای گواهی نامه دانشکده ها  
پذیرفته است

**داور** = حَكَم (د)

**داوری** = حَكَمَت (د)

**دبیر** = کارمند سفارتخانه که مانند وزیر مجاز و سهیل کمیر دارای  
مصوبیت سیاسی است و در عیاب آنها میتواند کار دار (شارژ  
دافر) شود و در سابق بایست سفارت گفته میشد *Secrétaire*  
**دبیرخانه** = (مرکز اردبیر و خانه) دبیر معنی نویسنده و دبیرخانه  
دومری است که دبیران و نویسندگان اداره‌ای در آن کار  
های نوشتنی میپردازند سابقاً آنرا دارالانشاء یا سکرتراریا  
*Secréariat* میگویند مثال: دبیرخانه گمرک

**دجاری** = اسلاء *Affection* (پ)

**درآمد** = عایدات - آنچه به کسی عاید میشود *Revenu*

**درخواست** = کلمه فارسی (تقاضا) است

**درخواست** = حواس چیری - نوشته‌ای که در آن چیری حواسه یا  
پیشنهاد شود *Demande*

**درصد** = نرخ سودی که بهر صد ریال سرمایه بسته میشود *Pourcent*  
مثال: سرمایه شما چند درصد سود میدهد

دارائی = (۱) آنچه از خواسته و کالا معلق کسی باشد - در  
حسابداری سرمایه دارای دو قسمت است قسمتی از آن حساب  
دارائی است که بر بان و راسه اکیف *Acct* نامیده میشود  
حساب مقابل آن بدهی و اختلاف این دو حساب سرمایه اصلی  
تجارتخانه یا مؤسسه است ۲ - مالیه

دارو = *Medicament* (پ)

داروخانه = *Pharmacie* (پ)

دارو ساز = *Phaarmceien* (پ)

داروشناس = *Pharmacologiste* (پ)

دارو شناسی = ادویه شناسی (پ)

دارو فروش = دوا فروش (پ)

دازه = نام یکی از آدابهای گرگان است که بیشتر آنرا دراز  
می گفند (داره بمعنی چارچوبی است که برای نشستن مرغان  
برپامیکند).

دامپزشك = کسی است که چارپایان بیمار اهلی را معالجه میکند چه دام  
در فارسی بمعنی حیوانات اهلی میباشد و دامپار صیاد را  
گویند

جهان دامپاری است بیرنگ سار      هوای داش چینه و دام آر  
(اسدی)

دامپزشك را در هنرستان بجای بیطار که اصل آن کلمه یونانی  
بوده اختیار نموده است

دریائی = منسوب به دریا (بحری)

دریائیان = کسان مربوط به دریا (بحریه)

دریا نورد = بحر پیما

دستگاه = بحای چهار *Apparent* پذیرفته شده است (پ)

دستگیری = پیش از این (تعاون بلدنی) گفته می شد و آن اداره

ایست از سهررداری که به بیماران و رنجوران میموا

مساعدت و همراهی میکند

دستمزد = مردی که برای کار به کسی دهد بحرینی (احرت و حق

الرحمه) گویند

دست و ور = (اردست و ور) کسی که کارهای دسی می کند چه ورزیدن

به معنی حاصل و کسب است

دست و ورزی = پیشه نمودن کارهایی که باندست انجام داده میشود

دستور = حوار *Prescription*

دستور حوراك = رژیم غذایی *Régime alimentaire*

دستور حوراك بیمار = رژیم بیماری *Régime de maladie*

دسته = (بیروی دریائی) اینکلمه بحای *Section* احصاء شده و آن

دو قسمی جنگی است که بهرماندهی یک نفر هستند بطیر

(هنگ) درآتش

دستیار = معاون - یاری کننده - شاگرد - زیر دست - اینکلمه

بحای (معاون فنی) اختیار شده

دشت میشان = نام قدیمی محلی است در حورستان که طایفه های

(ب) Remède

(ب) Curable

درماندگی = حال ناخاری که بممواند وام خود را بپردازد . پیشتر  
توقف گفته میشد . فرهنگستان این کلمه را بحای Faillite  
احضار نموده است

(ب) درمان شناس = متخصص در اصول تدای Therapeute

(ب) درمان شناسی = اصول تدای Therapeutique

در مانگاه = کلینیک بمعنی مطب در بیمارستان Clinique ( قسمی از  
بیمارستان که شامل چندین تحت حواب و تحت نظر

بك سرپرشك اداره میشود )

درو دتر = کسی که اسباب و آلاتی از چوب میسازد و عربی ( بحار )  
گوید .

در یائیان = بحریان

در یابان = ( رجوع به نیروی دریائی شود )

در یادار = ( رجوع به نیروی دریائی شود )

در یا سالار = ( رجوع به نیروی دریائی شود )

در باوت = فارسی وصول و Reception است مثال ار دریافت

نامه شما حرسد سدم - دریافت پول بزارات را شما

آگهی میدهم

در یافتی = آنچه تاجر اردیگران میگرد Recette و بحساب خود

می برد مثال در یافعی امروز ما بانصد ریال است



دکتر = ار کلمه فراسه *Docteur* کسیکه بالا ترین رتبه علمی را از  
ار دانشگاه میگیرد

دگر دیس = بحای *Metamorphique* پذیرفته شده (ر)

دگر دیسی = بحای - *Métamorphose* پذیرفته شده است (ر)

دلال = ( بانك ) کسی که با دریافت حق معینی واسطه مابین  
خریدار و فروشنده میشود *Courtier*

دلالی = عمل دلال *Courtage*

دزده = اسجوانهای پهلوی را که عربی (صلح) نامیده میشود به فارسی  
دیده میگویند

دور = بحای عصر *Époque* پذیرفته شده است (ر)

دوران = بحای عهد *Ère* پذیرفته شده است (ر)

دوره = بحای *Période* پذیرفته شده است (ر)

دو فلزی = ( بانك ) قرار دادن واحد پول بر اساس دوفلر یعنی طلا

و نقره *Bimétallisme*

دو لپه = بحای دوفلقتین *Dicolylédon* پذیرفته شده است (گ)

دهدار = نام کسی است که کارهای يك دهستان را اداره میکند و  
دهستان قسمتی از هر ( بخش ) است

دهستان = در تقسیمات کشوری هر بخش چندین دهستان تقسیم میشود  
دیداری = چیریکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد - سند دیداری  
سندی است که در هنگام دیدن باید پول آن پرداخته شود

( عندالرویه ) *à vue*

نی طرف در آن مسکن داشته‌اند و فرهنگستان آنرا

بحای (نی طرف) انتخاب کرده است

دعل = ۱ - عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار

*Falsification* ۲ - کسیکه چیز را برای گمراهی خریدار

تغییر میدهد

دفتر = ۱ - کتاب و مجموع ورقهائی که دبیران نوشته‌اند ۲ - حائی

که دبیران در آنجا بکارهای دفتر نویسی میپردازند کلمه

خارجی آن (کابینه) و (بورو) است مثال - دفتر وزارت

دفتر پست

دفتر چه = دفتر کوچک *Carnet*

دفتر دار = کسیکه دفتر های حساب را بدستور حسابداری مینویسد

*Teneur de livres* رجوع شونده (حسابدار)

دفتر داری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفتر های حساب بموجب

قواعد حسابداری *Tenue de livres*

دفتر رسید = نامه هائیکه از اداره ها باید برای اشخاص متفرق

فرستاده شود در دفتر ثبت شده و هنگام تحویل آن

نامه ها امضائی را گیرنده پاکت گرفته میشود این دفتر

که پیشتر آنرا دفتر ارسال مراسلات مینامیدند اکنون

دفتر رسید نامیده میشود

دفتر نماینده = دفتر است که در اداره ها خلاصه نامه های رسیده و

فرستاده را در آن مینویسند پیشتر اندیکاتور *Indicateur*

گفته میشد



راستا = بحای امداد *Direction* پذیرفته شده است (ف)

راسته = بحای *Ordre* پذیرفته شده است (گ)

رای = فارسی (رأی) عربی است (د)

راه = فارسی (طریق) است

ورارت راه بحای (ورارت طرق) برگزیده شده است

راهمائی و راهدگی = سائقاً (شعنة تامين وسایل عمور و مرور وسایل

نقلیه) نامده می‌شد که یکی از قسمه‌های اداره

شهریانی است

رایزن = کارمند بست که اردنر اول (باب اول) سفارت يك پایه بالا

تر وار وریر مجمار يك پایه پائین تر است - پیشمر مستشار

سفارت گفته می‌شد

رایزنی = این واژه را فرهنگستان بحای مشاوره برگزیده است

رُ بایش = بحای جذب *Attraction* پذیرفته شده است (ف)

رده = بحای طبقه *Classe* پذیرفته شده است (گ)

رده بندی = بحای طبقه بندی *Classification* پذیرفته شده است

(ک)

رَ گه = بحای *Filom* پذیرفته شده است (ر)

رَ زم = یعنی محاصره در میان دو گروه ارتش یا دو گروه از مردم که

دیدگاه = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر  
( رباط گورلك ) نامیده میشد

دیر فرست = تلگرافهایی که پس از تلگرافهای فوری در موقعی که  
سیمهای تلگراف آرادند مجاوره میشود و پیشتر دیره  
گفته میشد Differe

دیر کرد = عمل عقب افتادن - تاخیر بحای Retard احمیار شده است  
مثال چك شما هفت رور دیر کرد دارد یعنی هفت رور  
از همگام دریافت آن گذشته است

دیرین شناسی = بحای پالتوینولژی Paleontology پذیرفته شده (ر)  
دیرینگی = گذشته های خدمت کارمندان اداری را سابقه خدمت میگنند  
و اینکامه بحای سابقه خدمت پذیرفته شده

مثلا بحای چندسال سابقه خدمت دارد گفته خواهد شد

چند سال دیرینگی دارد ( رجوع به پیشینه شود )

دیره = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بحای  
دیرج حلیل پذیرفته شده ( دیره تلفظ درست و معمول  
دیرج است و مردم محل هم دیره میگویند )

دیوان دادرسی کشور = بحای دیوان عالی تمیز پذیرفته شده است  
(د)



رسید = نوشته‌ای است که رسیدن و دریافت کردن چیزی را معلوم می‌کند  
*Réception* بجای قمص رسید انجاب شده است

رسیدگی = کلمه فارسی (تحقیق) است بجای آنکه بگویند تحقیقات  
 بعمل آمد باید گفته شود (رسدگی شد)

رسیدگی = بجای *l'attribution* اختیار شده - رسیدن - رسیدگی کردن  
 فعل آن است

مثال حساب فلاں را رسیدگی کنید - چون حساب فلاں را  
 رسید بده را زیربال کم بود داشت

رسیدگی فرحامی = رسیدگی تعمیری (د)

رسیدگی بحسین = رسیدگی لدایت (د)

رسیده = وارد - نامه هائی که برسد مثال : نامه های رسیده بجای  
 مراسلات وارده

رفتگر = کسیکه بکار و رفتن کوچه ها میبردارد (مامور تنظیم)

رفت و روب = عمل پاک کردن - در شهرداری نام دایره ایست که  
 بکار رفتن و صاف کردن کوچه ها و حیاباها میبردارد

(دایره تنظیم و تسطیح)

(پ) رشناسی = معرفة العروق

رسمه = *Filon* عمارت و امصائی است که نوشته‌ای را دارای اعتبار میسازند  
 روادید = عمارت و امصائی است که نوشته‌ای را دارای اعتبار میسازند  
 مانند (روادید کنسول روی گذر نامه‌ها) این واژه بجای

ویرا *Visa* بر گزیده شده است

بربان وراسه Combat میگویند .

رزم ناو = ( مرکب ارررم و ناو ) بحای Croiseur وراسه اخیار شده

و آن کشتی تند روی است که مواطی حرکت کشتی های

دشمن است و ناگاهان بر کشتیهای حنکی یا تجارتی دشمن

حمله میکند و ممکن است از اقامتگاه دائمی خود بسیار

دور رود

رژه = بحای کلمه وراسه دویله Defileه اخیار شده

رژه رفتن = دویله رفس

رسته = دکابهای نارار که در يك صف واقع است چنانکه حمال الدین

سلیمان گوید

در رسه حمال تو هر دل که عاشق است

حانی سمك بطر دهد و رایگان دهد صف

انسان را بیر گمه اند چنانکه فاریابی گوید

بصاعت سخن خویش بمم از خواری

سنا آینه چین میان رسته رنگ

ور همگسان مقرر داشه است که این کلمه بحای صنف نگار

رود مثال رسه آهنگران - رسه کفش دوران

رستنی = بحای Tégéta پذیرفته شده است (ک)

رستنی ها = بحای Tégéta پذیرفته شده است ک

رستی = بحای ترابی و Argileuse پذیرفته شده است (ر)

رسد نان = پایه ور شهرابی - بطیر ستوان ارتش ( رجوع شهرابی

شود )

رویان = *Embryon* ( دوره اول رشد تخم را در رحم مادر قبل از سه ماه  
رویان نامند ) (پ)

رویان شناسی = *Embroylogie* (پ)

ریز حساب = صورت حراء حساب *Décompte*

(ز)

ریزدانه = بحای - *Microolithique* پذیرفته شده است

(ک)

ریسهداران = بحای *Thallophytes* پذیرفته شده است



**روانامه** = فرمایی است که رئیس کشوری به کنسولهای خارجی میدهد و آنها را با انجام دادن ماموریت خود مجاز مینماید  
 فرهنگستان این واژه را بجای اکزه کواتر *Exequatur* برگزیده است .

**رو** = کاغذ دو طرف دارد طرفی که نوشتهٔ سند بر آنست *Recto*  
 و مقابل آن ( پشت ) است که معربى ظهر و برانسه *Verso* می گویند .

**رودك** = نام ایسگاه شماره ۲۷ راه آهس جنوب است كه پیشتر  
 ( حشمت آباد ) نامیده میشد ، واسطه آنكه رود كوچكى از  
 آن میگذرد و در هشت كيلومترى ایسگاه دو رود واقع  
 شده است رودك نامیددشد

**روزگار** = بجای *Age* پذیرفته شده است ( ر )  
**روزنامه** = ( بانك ) دورى كه خريد و فروش روزانه را بطريق  
 معینى در آن مینویسد *Journal*

**روى** = اسم مصدر از رفتن - هر فرهنگها معنی رفتار و طرز است  
 این کلمه بجای *allure* در هواپیمائی پذیرفته شده است كه پیشتر  
 ( منى ) گفته میشد

**رونوشت** = نوشته ایكه از روی نوشته دیگر مینویسند *Cope*  
**رونویس** = ۱ - بجای کلمه ( نسات ) پذیرفته شده است ۲ - كسیكه  
 از روی نوشته ای نوشته دیگر مینویسد *Copyist*



زره دار = ( مرکب از زره و دار محفف دارنده ) کشتی است که از صفحه های محکم آهنی پوشیده شده و گلوله های دشمن بدان اثری نمیکند - فراسه آنرا *Gurasse* میگویند .  
 زرينه بالا = از آنادیهای بحش سقر ( کردسان ) و بحای آلطون علیا برگزیده شده - ( آلطون در ترکی بمعنی طلا است )  
 زرينه پائین = یکی از آنادیهای بحش سقر ( کردسان ) و بحای آلطون سفلی برگزیده شده

زریه رود = نام رودی است که از کوه های کردسان فرود آمده بدریاچه رضائیه میریزد و پیشتر از این ( جمع و چای ) گفته میشد

ر مین پیما = ( اررمین و پیما محفف شده ) پیمودن بمعنی اندازه گرفتن و ررمین پیما اندازه گیرنده ررمین است و عبری ( مساح ) گویند

زمین شناسی = بحای معرفه الارض *Geology* پذیرفته شده است  
 زندان = حائی که محکومین و حمایتکاران را در آن نگاه می دارند ( محبس )

زندانیان = مسحفظ زندان  
 زندانی = کسیکه در زندان نگاه داشته شده ( محبوس ) کلمه فراسه بطیر آن *Prisonnier* است که در آن زبان دو معنی دارد یکی کسیکه در زندان است و دیگر کسی که در حنك گرفتار میشود و عبری او را ( اسیر ) میگویند - زندانی

## ز

رال = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای

(قراگر) پذیرفته شده . رال دهی است بر دیک ایستگاه

قراگر و بمناسبت بردیکی بآن این نام برگزیده شده است .

رایچه = ( مرکب اررای وچه ) احکام طالع مولود - فرهنگسار این

کلمه رایحای ( ورقه ولادت ) احیاء نموده و آن ورقه ایست

که در هنگام ولادت کودک نوشته میشود و اداره آمار از

روی آن ورقه شناسنامه تهیه میکند - نگار بررس رایچه بجای

ممولد صحیح بیست

زایشگاه = محلی است در اداره شهرداری که برای رائیدن رها آماده

شده است

زبانى = پیشمر ربانى راشفاهی میگفتند و شفاهی در ربانى عربى ساین

معنى بیست

زرادخانه = مکانیست که در آن اسلحه و مهمات را نگاهداری می

نمایند و فرهنگستان این واژه رایحای قورخانه و (ذخایر

و مهمات ارتش) برگزیده است .

زر = فلز قیمتی - طلا

زرد پی = نام فارسی رباط یعنی رشمه های زردی است که دو اسجوار را

بهم متصل میکنند و به رانسه *Tendon* گویند

# س



**ساختگی** = فارسی (مجمول) است - بحای (سند معمول) باید گفت  
(سند ساختگی)

**ساختمان** = معماری (شهرداری)

**سازش** = آکرد *Accord* (اصطلاح وزارت امور خارجه)

**سازش** = بحای (صلح) در اصطلاحات داد گسری پذیرفته شده  
است .

**سازمان** = این کلمه بحای (تشکیلات) که برانهای بیگانه *Organisation*  
میگویند پذیرفته شده است

**سازوبرک** = آنچه سرلر ارلناس ووسایل وآلات دیگر داده میشود  
این کلمه در فرهنگستان بحای *Equpeement* پذیرفته  
شده است

**سالمندان** = اکابر - مثال . آموزش سالمندان .

**سیرده** = ار آبادیهای بخش سقز (کردستان) که پیشتر قطاسحق  
نامیده میشد .

**سبزه کوه** = این محل در دهستان زاورد کردستان واقع است و پیشتر  
آرا کره سی مینامیدند .

**سپارنده** = کسی که میسپارد (ودبعه دهنده) *Déposant*

**سپردن** = گذاشتن چیزی در جانی تأمیت-معینی (ودبعه) *Deposer*

رافرهنگسنان فقط برای معنی اول اختیار کرده و اگر در  
معنی دوم بکار رود غلط است چنانکه پسرار تصویب این  
کلمه مترجمان روزنامه هاهرگاه کلمه *Prisonnier* دیده اند  
به ریدانی ترجمه کرده اند مثلاً نوشته اند ( سرباران دولتی  
پانصدتن ریدانی گرفتند ) در صورتیکه باید ننویسند  
( پانصدتن را اسیر کردند ) پانصدتن را گرفتار کردند )  
**زنگیان** = از آبادیهای شهرستان گرگان بیشتر آرازمکی محله  
مینامیدند .

**زهر** = سم *Poison* ( اسزیکنئیس یکخور ره ریست ) ( پ )  
**زهرآبه** = توکسین *Toxine* ( هر میکرب ره رانه دارد ) ( پ )  
**زهرشناسی** = سم شناسی *Toxicologie* ( پ )  
**زیار** = از آبادیهای شهرستان گرگان است و بیشتر آنرا زیارت  
می نامیدند ( بماسمت آل زیار که در گرگان حکومت  
داشته اند )

**زیان** = نقصان و ضرر *Perte* مقابل سود

**زیرخان** = رجوع شود به الارو  
**زیر دریائی** = ( از زیر و دریائی آنچه در زیر آب دریا است - کشتی  
کوچک جنگی است که میتواند در زیر آب حرکت  
کند و در زیر کشتیهای دشمن از در مگدارد این کلمه  
رافرهنگسنان بهای *Sous-marin* اختیار نموده و قبل از  
این ( تحت البحر ) نامیده میشد

سر بهر = پایور شهر بانی - نظیر سروان ارتش (رحوع شهر بانی شود)  
 سر پاس = پایور شهر بانی - نظیر سرتیپ ارتش (رحوع شهر بانی  
 شود)

سر پاسبان = پایور شهر بانی مانند گروهان ارتش (رحوع شهر بانی  
 شود)

سر پر شک = رئیس سرویس بیمارسان *Chef de service*  
 سر چشمه = نام یکی از آبادیهای بخش سقر (کردسان) و بحای  
 باش بولاق پذیرفته شده است

سر حرغ = شریان *Artere*

سرداؤر = حکم مشترك (د)

سر رسید = هنگام پرداخت پول سند (موعد) *Echéance*

سر رسید نامه = دفتری است که سر رسید سندها را معین میکند *Echéancier*  
 سر کلاتر = اداره ایست در شهر بانی برای نگاهداری اسطام عمومی  
 که پیشتر آنرا (اداره یلیس) میگفتند

سر کنسول = ژنرال کنسول

سولاد = نام یکی از آبادیهای شهرسان گرکان است که پیشتر سلاخ  
 نامیده میشد.

سرمایه = فرهنگسان این کلمه را بحای *Capital* وراسته اختیار نموده  
 و آن تمام متاع یا پولی است که برای باررگابی گذاشته  
 می شود

سرمایه دار = کسی که دارای سرمایه زیاد است *Capitaliste*

سپرده = چیری که در حائی گذاشته شده *Dépôt* مثال فلان در بانک  
دوهرارریال سپرده دارد - کسانی که میخواهند در این معامله  
داخل شوند باید سه هرا ریال سپرده بگذارند

سپیدرک = وعاء لنفاوی *Lymphatique*  
ستام = هر چیری که از چرم و بطایر آن برای یراق و ریس است بکاربرد  
این کلمه بحای *Harnachement* پذیرفته شده است

سِرَفَن = عقیم  
سترون کردن = عقیم کردن *Steriliser*  
سترون کننده = عقیم کننده *Sterilisateur*  
سترونی = عقم *Sterilité*

ستون = علاوه بر معنی معروف بحای کلمه *Mât* در هواپیما پذیرفته  
شده است - در کشی ها آبراد کل میگویند ولی در هواپیماها  
ستون ماسدی است که سیمهای مهار های هواپیما و بالها نا  
وصل میشود

سخنران = کسی که سخن را می نماید (کنفرانس دهنده)  
سخنرانی = بحای کنفرانس پذیرفته شده و آن خطابه هائی است که  
از طرف یک نفر برای گروهی گفته میشود بحای کنفرانس  
که بمعنی مجمع علمی است انجمن بکار خواهد رفت  
مثلا بحای مجلس کنفرانس مجلس سخنرانی و بحای کنفرانس  
به دولت انجمن به دولت گفته خواهد شد

سر آبیار = کسی است که چند آبیار زیر دست او هستند

سماك = بجای سماق *Porphyre* پذیرفته شده است (ر)  
 سماك نما = بجای - *Porphyroïde* پذیرفته شده است (ر)  
 سنجاقك = سنجاق کوچکی است که درسوراخهای سرپیچها قرار  
 می دهند تا هنگام حرکت مهره های آنها ناریشودپیشتر  
 آنها (اشپیل) میگفتند که تغییر شکل یافته کلمه  
 آلمانی *Splint* است.

سند = ۱ - نوشته ای است که مطلبی را ثابت می کند *Acte*  
 (نابك) ۲ - نوشته ای است که وام یا طلبی را معین مینماید  
*Effet* مثال. چك سند تجارتی است - سند خرید خانه من  
 پیش شماست.

سنگ = بجای وره *Poids* پذیرفته شده است (ف)  
 سنگ = بجای حجر *Pierre* پذیرفته شده است (ر)  
 سنگتراش = کسی که سنگ میتراشد (عربی حجار)  
 سنگ شناسی = بجای علم الاحجار و معرفه الاحجار *Petrographie*  
 پذیرفته شده است (ر)

سنگواره = بجای مستحاث *Fossile* پذیرفته شده است (ر)  
 سنگ و اندازه و نرخ = بجای (اورا و مقیاسها و نرخ) اختیار  
 شده و در شهرداری شعه ای بدین نام است.  
 سنگینی = بجای وزن و نقل *Poids-Pesenteur* پذیرفته شده است (ف)  
 سو = بجای جهت *Sens* پذیرفته شده است (ف)  
 سوخت آما = بجای *Carburateur* پذیرفته شده و آنچیزی است که سوخت

**سرناوی =** سرخوخه دریائی ( رجوع به نیروی دریائی )

**سفته =** سندی است که بواسطه آن یکنفر از شخص دیگری درخواست

میکند که پولی را بشخص سوم بپردازد ( فیه طلب ) *Lettre de change*

**سفته بازی =** ( بانك ) خرید و فروش سندهای تجارتی و ورق های بها

دار بقصد استماده ریاد و بکار بردن وسایلی که دارندگان

سند ها را فریب دهد که ارزانتر از قیمت حقیقی

بفروشد *Agiotage*

**سفید تپه =** نام یکی از آبادیهای بخش کردستان است که پیشتر آرا

آق تپه میگفتند ( ترجمه ترکی )

**سفید رود =** نام رود بررگی است که از کردستان سرچشمه گرفته پس

از گذشته از جنوب آذربایجان از دره رود بار و اتصال

شاهرود بدریای مازندران میریزد سابقاً قسمت بالای

آرا قبل از رسیدن شاهرود ( قرل اورو ) مینامیدند

و همگسسان مقرر داشت که تمام رود را سفید رود

بنامند

**سفید گنبد =** نام یکی از بندر های دریاچه رضائیه است که پیشتر آق

گنبد نامیده میشد . ( ترجمه از ترکی )

**سلمان کد =** نام یکی از آبادیهای بخش سقر ( کردستان ) و به نام است

نام سلمان فارسی بحای سلیمان کندی برگزیده شد

**سماق ده =** نام یکی از آبادیهای بخش سقز ( کردستان ) که پیشتر

سماق لوانامیده میشد .



سیاه چر = نام یکی از آبادیهای بخش سقر کردستان و پیشتر آنرا  
قره چر مینامیدند ( قره سر کی بمعنی سیاه و چر از چریدن  
است )

سیاه چمن = نام فارسی قراچمن است که رودی بهمین اسم از آن گذشته  
سمیدرود میریزد

سیاه دشت = یکی از آبادیهای بخش کردستان و بحای قره غاں  
احتیار شده

سیاهرک = ورید *Veine*

سیاه گل = از آبادیهای بخش کردستان است که پیشتر قره گل نامیده  
میشد ( قره تر کی یعنی سیاه و گل همان گل است )

سیاه گندم = نام یکی از آبادیهای کردستان و بحای قره بعده پذیرفته  
شده است ( تر حمة تر کی )

سیاه ناو = نام یکی از آبادیهای بخش سقر ( کردستان ) که پیشتر  
قره ناو نامیده میشد ( تر حمة تر کی )

سیاهه = صورت ربر حنسههای خریده شده یا پولهای پرداختی یادریافتی  
که از طرف خریدار یا فروشنده تهیه می شود ( صورت

حساب ) *Facture*

سیخک = بمعنی سیخ کوچک است - این کلمه بحای *Béquille*  
در هواپیما پذیرفته شده و آب چیری است مانند سیخ  
کوچکی که در دساله هواپیماست و در هنگام نشست  
اندکی در خاک فرو رفته از حرکت جلوگیری میکند

ماشین را با هوا آمیخته و برای سوختن آماده مینماید  
 آما اسم فاعل از آمودن است بمعنی پر کردن و درهم  
 ساختن پس ( سوخت آما ) یعنی مخلوط کننده سوخت  
**سوخت پاش** = بجای *Guleur* در هواپیما پذیرفته شده و آن قسمی  
 است که نفت یا بنزین را در ماشین هواپیما پراکنده  
 میکند تا سواند با هوا مخلوط شود .

**سود** = منفعت حاصل از باررگانی - مثال سود من از این خرید  
 دویست ریال است و راسه معادل آن *Bénéfice-Profit* ولعت  
 مقابل آن ریا است .

**سود ناویژه** = منع غیر حاصل .

**سود ویژه** = منع حاصل .

**سود و زیان** = منع و ضرر - سود ریا محقق آن است .

**سوزا** = بجای قابل احتراق و سوختنی *Combustible* پذیرفته شده است (ر)

**سوسن - گرد** = نام قدیمی شهر یست در حورستان که مدتی نام

خفاجیه خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی

را از برای همان شهر اختیار کرد . سابقا این شهر

بواسطه پارچه های سوزن رده خود مشهور بود .

**سیاهاب** = نام رودی است در گرگان که بدریای مارندران میریزد

پیشتر آنرا ( قره سو ) میگفتند - ایستگاه شماره ۲ راه

آهن شمال نیز همین نام است

**سیاهپایه** = یکی از آبادیهای بخش کردستان و پیشتر قره غایه نامیده

میشد ( ترجمه ترکی )

# ش

شاخه = بحای *Embranchement* پذیرفته شده است (ک)

شادباش = این واژه بحای کلمه *تمريك* پذیرفته شده است

شادگان = نام قدیمی شهر بست در خورستان که مدتی آنرا ولاحیه

میخواندند و فرهنگستان همان نام قدیمی را مجدداً برای همان

شهر اختیار نمود

شازبد = نام ایستگاه شماره (۲۱) راه آهن جنوب است که پیشتر

(ادریس آباد) گفته میشد مناسبت نزدیکی بکوه شازبد

بدین نام خوانده شد

شاهین دژ = نام شهری است در جنوب دریاچه رصائیه که پیشتر آنرا

صاین قلعه میگفتند

شتاب = بحای *Accélération* پذیرفته شده است (ف)

شتابنما = بحای *Hodographe* پذیرفته شده است (ف)

شماخانه = اداره ایست که به بهداشت شاگردان آموزشگاهها رسیدگی

کرده و بیماران را علاج مینماید سابقاً (پست صحنی امدادی

مدارس) گفته میشد

شماره = بحای نمره اختیار شده است : بحای نمره ۵ باید شماره

پنج گفت

شمش = قطعه فلزی که هنوز چیری ناآن ساخته نشده و معمولاً شکل

سیلیسی = بحای - *Siliceuse* پذیرفته شده است (ز)  
سیمین دشت = بام ایستگاه شماره ( ۳۴ ) راه آهن شمال است که  
بیشتر حسن آباد نامیده میشود. بواسطه محاورت با کویر  
و ایستگاه شماره ۲۳ که موسوم به رربین دشت است سیمین  
دشت گفته شده است

سیمین رود = رودیست که از جنوب بدریاچه رصائیه میرسد. بیشتر  
آب را ( طائوچای ) میگویند

سینه = صدر *Thorax-Poutrine*

سیه چشمه = قراعینی



سر پهر = سروان

یاور = سرکرد

پاسیاردو = سرهنگ دو

پاسیاریک = سرهنگ یک

سر پاس = سرتیپ

شهر دار = رئیس شهر داری (رئیس بلدیة)

شهر داری = اداره ایست که در شهرها و نواح ساحمات و پانکیزگی  
کوچه ها و حیابانهای شهر رسیدگی میکند (سانقا بلدیة  
گفته میشد)

شهرری = حضرت عبدالعظیم

شهرستان = کشور ایران به ۴۹ قسمت تقسیم شده که هر یک از آنها را  
( شهرستان ) می نامند

شهریار = نام ایستگاه شماره ۴ راه آهن حموباست که پیشتر (رباط  
کریم) نامید میشد این نقطه بمناسبت ایمنکه مرکز  
شهریار است بدین نام خوانده شد

شهنواز = نام طایفه ایست که در منطقه مکران سکنی دارد و پیشتر  
یار احمدرائی گفته میشد.

شیر حواریگاه = حائی است که از طرف شهر داری کودکان شیر حواری  
را در آن نگاهداری میکنند (دارالرصاعه)

شیشه ای = بحای رحاحی Vitreous پذیرفته شده است (ر)



مبله درار یا مکعب است *Langot*

شناسنامه = ورقه ایست که اراداره آمار و ثبت احوال بهر شخص داده میشود و از روی آن ورقه آن کس را می شناسند . سابقاً ورقه هویت نامیده میشد

شه بخش = نام طایفه ایست که در منطقه مکران سکنی دارند و بیشتر اسمعیل رائی گفته میشد .

شهر = پره‌ای *برك* مرغان را گویند این کلمه بحای *Aleron* در هواپیما پذیرفته شده و آن قسمتی از بالهای هواپیماست که تغییر جهت و امداد حرکت توسط آن انجام میگیرد و کار شه‌پر را در پرندگان انجام میدهد

شهر = آبادی *برك* که دارای خانه‌ها و عمارتها و حیاناتها و کوچه‌ها و میداناتها و جمعیت بسیار است (عربی بلد)

شهر نابی = اداره ایست که در کشورها بحفظ انتظام عمومی میپردازد و فرهنگستان این کلمه را بحای (بطمیه) اختیار نموده است پایوران شهر نابی چنانکه در فرهنگستان پذیرفته شده از اینقرار است .

سر پاسبان = آژان

سر پاسبان سه = گروهان سه

سر پاسبان دو = گروهان دو

سر پاسبان يك = گروهان يك

رسدبان سه = ستوان سه

رسدبان دو = ستوان دو

رسدبان يك = ستوان يك

# ف

فراخواندن = احضار مأمور

فرحام = رسیدگی تمیر (د)

فرحام حواسته = ممیرعنه (د)

فرحام خوانده = مستدعی علیه تمیر (د)

فرحام خواه = مستدعی تمر (د)

فرخ زاد = نام یکی از آندایه‌های کردستان که پیشتر آنرا عرب اعلو می‌نامیدند .

فرستاده = صادر که اصلاً بمعنی برون روده است بحای فرستاده شده استعمال می‌شد و همگسان مقرر داشته است که بحای

(صادر) فرستاده گفته شود

فرسودگی = صایع شدن و کهنه شدن اسباب است بقسمی که از آب روان دیگر اسفاده نمود - سابقاً آنرا (اسقاط) می‌گفتند .

فرماندار = کسی که کارهای شهرستان را اداره می‌کند مثال : فرماندار همدان - فرماندار تهران

فرهنگ = (ورارت) و رارت معارف

فزوننی = مملع یا پولی که ریادتر از ارزش متاع است (ماراد) *Excédent*

فهرست = ۱- این کلمه بحای *Repertone* فراسه اختیار شده و آن جدول یادگیری است که عنوان مطلب های کتابی را در

## ص



صرف = ( بانك ) اختلاف مابین بهای واقعی پول و بهائی که در بازار

خرید و فروش میشود *Agu*

صندوق = جمعۀ چوبی یا فلزی برای نگاهداشتن یا بردن کالا ارحائی

بجای دیگر - در اصطلاح بانك محلی که پولهای پرداختی

را ندیگران داده و پولهای دریافتی را میگیرد *Caisse*

صندوقدار = کسی که در اداره ها و در بانكها پول را دریافت یا

پرداخت می نماید *Caissier*

## ط



طلبکار = کسیکه پول یا کالائی از دیگری باید تا و برسد *Creancier*





# لی



کاخ دادگستری = عمارت عدلیه (د)

کار = شغل

کار آگاه = پلیس محفی - بحای *Detective* احمیار شده است

کار آموز = کسی که مشغول آموختن کار است اینکلمه بحای

( استاژیر ) پذیرفته شده

کار آموری = دوره ایست که اشخاصی که وارد خدمت میشوند بی

حقوق برای آشنا شدن بکار خدمت میکنند - این کلمه

بحای استاژ *Stage* پذیرفته شده

کار پرداز = رئیس کارپرداری ( رئیس مباشرت ملزومات )

کار پرداری = اداره ایست که لوازم کار و اثاثیه و راجع به وسایلی را

تهیه میکند پیشتر آنرا ( مباشرت و ملزومات )

می گفتند

کار خانه = نام ایستگاه شماره ده راه آهن شمال است که پیشتر ( کارخانه

قند ) گفته میشد

کار دار = مامور سیاسی است که در عیاب و ریر محار با سفیر کمیر

موقفاً نمایندگی دولت خود را برد دولت دیگری عهده دار

میشود و پیشتر شارژ دار گفته میشد .

کار شناس = اهل خیره (د)

آن نوشته و شماره صفحه‌ای که شرح مطلب را در آن داده  
اند رجوع شده است .

۲ - بحای *Inder* یرنگار می‌رود

## ق

قانون گذاری = بحای کلمه ( تقنینیه ) پدیرفته شده است مثال - دوره  
دهم قانون گذاری .

قبله چشمه = نام یکی از آبادیهای بخش سقمر ( کردستان ) است که  
پیشتر قمله بولاعی نامیده میشد ( ترجمه ترکی )

قبان داری = مالیاتی است که از بافت قباں کردن کالا شهر داری پرداخته  
میشود ( ناح قباں )

قرارداد = نوشته ایست که مابین دو یا چند نفر رد و بدل میشود و هر  
یک از آنها انجام کاری را عهده میگیرد *Contrat*

قراردآوری = قرار حکمیت (د)

قرفتین = قراطنینه *Quarantaine* (ب)

قفسه سینه = قفس صدر *Cage thoracique*



**کالبد شکافی** = تشریح عملی *Dissection* (حسد آدمی را برای یافتن

مسیر پی هاور گها و موضع ماهیچه ها اندام باندام

مشکافند) (پ)

**کالبدشناسی** = تشریح *Anatomie* (معرفت باندامهای بدن آدمی که از

چه قسمتها تشکیل یافته و در کجا قرار گرفته و روابط

آنها بایکدیگر چیست) (پ)

**کالبد گشائی** = فتح مت *Autopsie* (شکافن حسدی برای اینکه

معلوم شود بیمار از چه مرض مرده است) (پ)

**کامیار** = نام یکی از آنادیهای بخش سقر (کردستان) و بحای قاچیان

پذیرفته شده است.

**کان** = بحای معدن *Mine* پذیرفته شده است (ر)

**کان شناسی** = بحای معدن شناسی *Mineralogie* پذیرفته شده است

(ر)

**کانون سوارکاران** = بحای ژکی کلوب اختیار شده است

**کانی** = بحای معدنی *Mineral* پذیرفته شده است (ر)

**کبودان** = نام یکی از آنادیهای بخش سقر (کردستان) که پیشتر

آنها قوتلو مینامیدند.

**کتابخانه** = حائی است که کتابها را در آن گرد آورده و بدستور معینی

در گنجینه ها قرار میدهند و هرگاه کسی بخواهد بخواهد

برایگان از آنها استفاده میکنند. این کلمه بحای *Bibliothèque*

پذیرفته شده است. - پیشتر مغازه هائی را که برای فروش

کتاب است بکتابخانه میگفتند فرهنگستان برای اینکه

کارشناسی = حمرویت (د)

کارکمان = تمام کسانی که در وزارتخانه‌ای بکار مشغولند *Personnel*  
کارگزار = ( بانك ) کسی که کارهای بانك را در شهر دیگری انجام میدهد *Correspondant*

کارگزاری = نگاههائی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته  
برای خرید و فروش خانه یا سایر راهمائی‌ها مردی گرفته  
وکاری انجام میدهد

کارگرس = رئیس کارگری

کارگزینی = ( ارکار و گریدن ) اداره ایست که در وزارتخانه  
بکارمندان رسیدگی کرده شغل آنها را معین و تغییر ماموریت  
آنها را مطابق اطلاعات و احیاح و شایستگی هر يك  
تعیین می نماید ( سابقاً استخدام و پرسنل نامیده میشد )

کارمزد = بجای حق العمل پذیرفته شده است

کارمند = عضو ( اداره و بطایر آن ) ( رجوع باندام شود )

کارورر = اترن *Interne* ( دانشجوئی که امتحان مسابقه را گذرانده  
و در بیمارستان دستور سرپرشك کار می کند ) ( پ )

کاس برک = بجای *Sépale* پذیرفته شده است ( كك )

کاسه = بجای حقه *Calice* پذیرفته شده است ( ك )

کاسه سر = حجمه *Crâne* ( پ )

کالا = مال التجاره و متاع و لباس و اسباب خانه است *Marchandise*  
حکیم سنائی گوید

تو علم آموختی از حرص اکنون ترس کاندرش

چو دردی ناچار آید گرفته تر برد کالا

کَلانده = نام یکی از آدابهای بخش سقر (کردسان) است که پیشتر  
قیلون نامیده میشد

کلید = بجای (مفتاح) پذیرفته شده است - معاح رمر کلید رمر  
کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام ترار کردن حساب یا پرداخت وام

کم میآید مثال کمبود صندوق کمبود کالا *Déficit*  
کنسول = ماموریکه کار رسمی او حمایت هم میهمان خود و حفظ منافع  
آنها در کشور بیگانه میباشد و بجای قفسول پذیرفته شده

کنسولیار = ویس قفسول

کُنش = بجای عمل *Action* پذیرفته شده است (ف)

کوپلاندِه = نام یکی از آدابهای بخش سقر (کردسان) است که پیشتر  
قیلاتو نامده میشد

کوچك = نام یکی از آدابهای کردسان و بجای قوحق بر گریده شده  
(ترکی)

کوچه = (از کوچه علامت تصعیر) راه کوچك و ناریك

کوشك = نام یکی از آدابهای بخش سقر (کردسان) است که پیشتر  
آرا قاشق مینامیدند.



این دو نام از یکدیگر تمیز داده شود کتابخانه  
 را مخصوص جایگاه اول و کتابفروشی را که برابهای بیگانه  
*Librairie* میگویند برای محل فروش کتاب پذیرفته است  
 کتابشناس = کسی است که شناسائی باحوال کتابها و مصنفین یا مؤلفین  
 آنها دارد کلمه خارجی برابر آن *Bibliographe* است  
 کتابفروشی = معارهای که در آن کتاب فروخته میشود - این کلمه در  
 برابر *Librairie* است  
 کردکوی = نام یکی از آبادیهای کردستان و پیشتر آنرا کرد محله  
 مینامیدند  
 کشاورزی = این کلمه بجای فلاح و زراعت است  
 کَرَحی = قایق پاروتی یا دارای موتور  
 کَرَو = کَرَحی که ناماد حرکت میکند  
 کشتار گناه = حائی است که در آن حیوانات را کشته و گوشت آنها را  
 بمصرف حوراک شهر میرساند (عربی مسلح گویند)  
 کلاچک = نام یکی از آبادیهای بخش سقر (کردستان) است که  
 پیشتر آنرا قلعه حقه مینامیدند  
 کلاه = بجای تکه *Stigmat* پذیرفته شده است (گ)  
 کلافتر = رئیس کلافتری *Commissaire*  
 کلافتری = شعبه از شهرنایی که بکار تنظیم بخشی از شهر  
 میپردازد *Commissariat*  
 کلافتر مرز = کمیسر سرحدی - کلاسری که بکارهای مرز رسیدگی  
 می نماید

گردش خون = بحای ( دوران دم ) که در کتابهای علمی اصطلاح شده بود اختیار شده است .

گرده = بحای پلس *Pollen* پذیرفته شده است ( گک )

گشتاور = بحای عزم *Moment* پذیرفته شده است ( ف )  
گرمابه = نام فارسی حمام است .

گرمسار = مکانی است در حواری که پیشمر ( قشلاق ) نامیده میشد و ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال در آن ساخته شده .

گرو = چیری که در مقابل دریافت پول از کسی برد او گذاشته میشود که هرگاه پول را رد کند آن چیر را بگیرد

( وثیقه ) *Gage*

گروگان = چیری است که بگرو ( رهن ) گذاشته میشود ( مرهونه )

گروه = بحای دسه *Groupe* پذیرفته شده است ( ر )

گزارش = غیر از معنی های بسیار که برای آن نوشته شده شرح و

تفسیر چیری گفتن و ادا کردن سخن است - این کلمه بحای

*Rapport* فرانسه که در نوشته های اداری معمول شده بود

انتخاب گردیده است .

گشتی = دسته ای از نگهبانان که باید مساوت معینی را بنگهبانی کنند

و پیوسته در آن مساوت حرکت میکنند این کلمه بحای

*Patrouille* فرانسه اختیار شده است .

گلبرگ = بحای *Pétale* پذیرفته شده است

گلخیزان = یکی از آبادیهای شهرستان سنندج است که پیشتر قلیان

نامیده میشد .

# گی

صندوق = صندوق برک آهنی را گویند *Coffee-fort*  
 گج ساراں = نام مکانی است در بر دیگی بهمهاں که پیشتر (گج قره  
 کلی) خوانده میشد.

سُداز = (ار کداخس) آب کردن چیری است و عربی (دوساں)  
 می گویند *Pusion*

گذر = محل عمور کردن و گذشن - بحای (معمر) احمیار شده .  
 گذر نامه = نوشته ایست که برای گذشن و مسافرت ارشهر بانی یا اداره  
 دیگری ، کسی داده میشود و رهنگستان این کلمه را بحای  
 (تد کره) و یا پاسپورت احمیار نموده

گرا بھا = چیری که ارزش و بھای زیاد دار *Précieux* مثال طلا  
 و بقره دوفلر گرا بھا هستند

گرا نی = بحای نقل *Gratité* - پذیرفته شده است .  
 گرا نی گھا = بحای مر کر نقل *Centre de Gratité* پذیرفته شده است  
 (ف)

گرد افشانی = بحای *Pollinisation* پذیرفته شده است (ک)  
 گردش = عربی حریاں گویند در اصطلاح بانگی بحای *Cuculation*  
 احمیار شده .



**گواه** = این واژه بحای کلمه شاهد بر گریده شده است مثال . فلاهی  
در این کار گواه منست ( د )

**گواه خواهی و گواه حواستن** = این دو واژه را فرهنگستان بحای  
استشهاد و استشهاد کردن پذیرفته است ( د )

**گواهی** = این واژه بحای شهادت بر گریده شده است ( د )

**گواهینامه** = ( مرکب از گواهی و نامه ) گواهی بمعنی شهادت و تصدیق  
است و نامه بمعنی کتاب و فرمان و مکوب - فرهنگستان

گواهی نامه را بحای تصدیقنامه و شهادتنامه *Certificat*  
احسبار نموده - مثال . فلاهی از آموزشگاه کشاورزی  
گواهی نامه گرفته است

**گوشت فروش** = عربی ( قصاب ) گویند

**گومیشان** = از بخشهای شهرستان گرگان و بحای گمش تپه بر  
گریده شده است

**گونه** = بحای *Especie* پذیرفته شده است ( گ )

**گیاه** = بحای *Plante* پذیرفته شده است ( و )

**گیاه شناسی** = بحای نبات شناسی معرفة النبات *Botanique* پذیرفته  
سده است ( گ )



گلزار بالا = نام یکی از آبادیهای بخش سقر (کردستان) است و بحای  
قورلوسعلیا برگزیده شده است .

گلزار پائین = قورلوسعلی نام یکی از آبادیهای بخش سقر است که  
بیشتر قورلوسعلی نامیده میشود

گلستانك = بحای *Lachen* پذیرفته شده است (گک)

گلشن = یکی از آبادیهای بخش سمندح (کردستان) است که پیشتر  
آرا گلین مینامیدند .

گماشتن = این واژه بحای کلمه نصب احمسار شده است  
گنجه = نام فارسی قفسه است و آن برای نگاهداری کتاب یاچیرهای  
دیگر بکار میرود .

گنجینه = در اصطلاح کمانداری بحای (محرم کتاب) پذیرفته شده  
و آن مکانی است که کماها را مطابق ترتیب معینی در آن  
مرتب نموده در موقع حاجت هر يك را که بخواهند بآسانی

یافه در دسترس خوانندگان میگذازد *Dépot*

گندزدا = صدعموی کننده *Desinfectant* (پ)

گندزدائی = صدعموی کردن *Désinfection* (پ)

گندزدوده = *Désinfecte* (پ)

گندمان = نام یکی از آبادیهای سقر (کردستان) است که پیشتر  
آرا طاهر بوعدا مینامیدند .

گوارش = نام فارسی عمل هضم است - ترکیباتی را هم که برای  
رود گذراندن غذا میسازد گوارش گویند و (حوارش)  
معرب آن است .

مایچه شناسی = معرفه العصلات *Myologie* (پ)

مایه = بنیاد هر چیز را گویند فرهنگستان این کلمه را بحای *Vaccin* احویار نموده و آن چیزی است که برای جلوگیری از بیماریها در بدن و حو و استخاص داخل میکند

مایه زنی = *Vaccination* (پ)

مایه کوئی = تلقیح و اکس *Vaccinothérapie* (پ)

مدال = این کلمه بحای *Médaille* پذیرفته شده و آن سکه ماندی است که بیاد کار واقعه مهمی یا پاس خدمت شخص بر رگی ساخته میشود - پاس خدمت کار کنان اداره یا کسای که خدمت بر حسمه ای برای کشور یا ارحمنی انجام داده اند ممکن است مدال داده شود و آن پائین تر از (شان) است

مرد سیاسی = رحل سیاسی

مردم شناسی = این کلمه بحای *Anthropologie* (اسرو پوثری)

پذیرفته شده و آن علمی است که شرح کارهای مادی اقوام و ملل مختلف میپردازد.

مرزدار = کسانیکه برای نگاهداری سر حدهای کشورند

مرز داری = اداره مرر - یعنی اداره ایکه بکار مرر داران رسیدگی میکند ( اداره گارد سرحدی )

مسکین خانه = جائی است که ار طرف شهرداری مسکینان و ینوایان رادر آن نگاهداری میکنند ( دارالمساکین )

مشکاباد = نام ایسمگاه شماره ( ۱۸ ) راه آهن جنوب است که پیشتر ابراهیم آباد گفته میشد و چون این محل مر کر مشکاباد

# ل

لایه = بحای طبقه *Couche* پذیرفته شده است (ر)

لغن = لگن خاصره *Bassin* (پ)

لغن چه = حوصچه *Bassinet* (پ)

# م

مادگی = بحای آلت تناسلی در کل *Pistal* پذیرفته شده است (ک)

مازیار = (ار آبادیهای شهرستان گرگان است) این کلمه مناسب است

نام تاریخی مازیار که از ایرانیان معروف و در آن حدود

میر بسته بحای (حاج علی نقی) احیاء شده است.

ماما = فارسی (قالبه) است

مامک پائین = یکی از آبادیهای بخش سقر است که پیشتر مامق سفلی

گفته میشد.

مامک بالا = یکی از آبادیهای بخش سقر است که پیشتر آبرا مامق

علیا میگفتند

مانده = تفاوت جمع دریافنی و پرداختنی يك تجارتخانه *Sokle* -- مانده

دهکار هنگامی است که دریافنی بیش از پرداختنی باشد و مانده

سازگار هنگامی است که پرداختنی بر دریافنی فروبی دارد

مایچه = عضله *muscle* (پ)

**مهر انگشت** = در انگشت نگاری هر گاه انگشت آلوده بمرکب رادر روی کاغذ بهند اثری از آن باقی میماند که در زبان فرانسه *Empreinte digitale* نامیده میشود و فرهنگستان بحای آن مهر انگشت را احیاء نموده است - کسی که نمیتواند پائین نامه ها و سندها را امضاء کند مهر انگشت خود را میریزد .

**مهره** = چیرهای گردیست که در میان آنها سوراخ باشد و هارسی هر يك از اسجوانهای تیره پشت را که بی آنها گذشته مهره و عربی فقره گویند

**مهوای** = ( رجوع به نیروی دریائی شود ) یکی از درجات نیروی دریائی .

**میانه** = نام صحیح محلی است در آذربایجان که هاء آخر آن را تبدیل به ح کرده مینامیدند

**میرانی** = دایره ایست از شهرداری که بکار آبهای شهری رسیدگی میکند ( دایره میاه )

**میزه شناس** = *Étologue* (ب)

**میزه نای** = *l'étéle* (ب)

**میکرب** = از کلمه فرانسه میکروب *Microbe* ( جانوران ذره بینی بسیار کوچک )

**میکرب شناس** = میکروبیولوژیست *Microbiologiste*

است بدین نام خوانده شد

مغز تهره = ( مغز و تیره یعنی سون پشت ) ریشه سهندی است که در  
وسط اسحواهای تهره پشت قرار گرفته و آنرا عوام معر  
حرام و عربی بجاع می نامند

ملوان = ناو بر در کشتیهای تجارتی (ملاح)

موره = مجموعهٔ بررگی از آثار صمعی و چیرهای گرانها - مکابیکه  
این آثار را در آن معرص نمایش میدادند و هنرمندان  
میتوانند از آنها استفاده کنند - کلمه *Musée* را فرانسویان  
ارلعت یونانی گرفته اند - موره نام تبه ای بوده است در (آتن)  
که در آن عبادتگاهی برای (مورها) که به خداوند رسیده اند  
ساحه شده بود

مومی کاری = *Momification* (مردهای را برای اینکه دوام پیدا کند  
و فاسد نشود مومیائی می نمایند)

موی رک = عروق شعریه *Variscean Capillare* (ب)

مهاناد = نام تاره ایست که برای ساو حملای مکاری اختیار شده و  
دو محل دیگر باسم مهانا دهست یکی در اصفهان و دیگری  
در ترکستان

مهار = بجای هوان *Hanban* اختیار شده و آن قسمتی است در هواپیما  
که بالهارا بهم مربوط میسازد

مهر = در فرهنگستان مقر رشد بجای کلمه (استامپ) مهر گفته شود  
مهر ابرود = نام قدیمی سیلابی است که از تبریز میگذرد و آنرا به  
( میدان چای ) تبدیل کرده بودند

## ن

**ناخدا** = ( محقق یا واحدای معنی صاحب کشتی ) است سعدی فرماید  
خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر با خدا حامه در تن درد  
( رجوع به بروی دریائی شود ) بطیر سر همگ از تش .

**ناوه** = بجای *Androcée* پذیرفته شده است ( گ )  
**نام آوردن** = نام آور یکی از بررگان خانواده پادوسمان است که  
در قرن هفتم در ناحیه چالوس و نور اسناددار بوده و آن  
ناحیه را اردست برد بیگانگان مخصوصاً هجوم معول  
محموط داشته است و برای رنده کردن نام او باها را خوران  
در راه مخصوص از این به بعد ( نام آوران ) نامیده  
می شود

**نام و نشان** = بجای سجل اختیار شده - نام و نشان هر کس وسیله شناختن  
اوست .

**نامه** = کتات و فرمان و کتاب را گویند چون در نوشته های اداری  
عالمی مرقومه و مراسله بکار برده میشد فرهنگستان این کلمه را  
یادآوری نموده است که بجای مرقومه و مراسله بکار رود .

**نانوا** = کسی که نان را پخته و می فروشد عربی ( ختاز ) گویند .  
**نانوا خانه** = اداره ایست در شهر داری که بکاربانان رسیدگی میکند  
( ختار خانه ) .

میکروبیولوژی = میکروبیولوژی *Microbiologie*

میله = بجای *l'ilet* پذیرفته شده است (گک)

مین = (ارکامه فراسه مین *Mine*) اسمایی است که در زیر کشتیهای  
دشمن گذاشته میشود تا بمباران آن موجب خرابی و شکستن  
کشتی شود .





**ناهید** = نام ایستگاه شماره ۷ راه آهن جنوب است که پیشتر بحف آباد گفته میشد - پیشتر در اطراف بحف آباد کنونی محلی نام طیریر ناهیده بوده و این مناسبت بحف آباد به ناهید تبدیل یافت .

**نبرد** = یعنی محاربه و جدال مابین دو سپاه که بران وراسه پای *Bataille* میگویند .

**نبردناو** = ( مرکب از نبرد بمعنی جنگ و ناو بمعنی کشتی) بحای *Croiseur de bataille* یعنی کشتی تندرو اخمیار شده است - نبرد ناو ها دارای تمام وسایل محافظت هستند و سرعت آنها زیادتر از رده دارهای سنگین است .

**نخست وزیر** = فرهنگستان این واژه را بحای رئیس الوزراء پذیرفته است .

**نرخ** = ( نایک ) قیمت و ارزش هر سند یا سهم یا ماع در ورری که قیمت شده است *Cours و Taux*

**نزار** = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است و بحای آرح برگزیده شده است ( ترجمه ترکی )

**نژاد** = بحای *Race* پذیرفته شده است ( گک )  
**نژادشناسی** = علمی است که احوال ملل مختلف را شرح داده و از اسمعاده رقوم گفتگو میکند این کلمه بحای *Ethnologie*

و *Ethnographie* پذیرفته شده است

**نشانی** = ۱ علامت - این کلمه را فرهنگستان بحای ( قرائن و امارات )

ناو = کشتی جنگی بمعنی اعم .

ناو استوار = ( نیروی دریائی را به بیمید ) نظیر اسوار در ارتش .

ناو بان = ( نیروی دریائی را به بیمید ) یکی اذ در حات نیروی دریائی مطابق ستوان در ارتش .

ناو بر = ( ارباب و بردن ) کسی که کشی رامیبرد راننده کشتی .

ناو بری هوا = بحای ائروبا و یگاسیون *Aeronavigation* پذیرفته شده است .

ناو تیپ = مجموعه کشی های جنگی که دارای دو یاسه ناو گروه و نظیر ( لشکر ) در ارتش است .

ناو سردان = ( نیروی دریائی را به بیمید ) نظیر سروان در ارتش .  
ناو چه = کشتی کوچک جنگی .

ناوشکن = ( ارباب و معنی کشتی و شکن محفف شکننده ) کشی کوچک بسیار تند رو که برای دنبال کردن اژدر و کس ها است و خود آن کشی بیر اسمانهائی برای اوجکندن اژدر دارد این کلمه بحای *Contre - torpilleu* احمیار شده است .

ناو یگان = مجموع کشیهای جنگی يك دولت را گویند و این کلمه بحای *Flotte* احمیار شده است .

ناو گروه = ( نیروی دریائی ) دویا سه دسه کشی است و این کلمه بحای *Escadrille - flottille* احمیار شده و نظیر آن در ارتش تیپ است .

ناوی = سرباری که در خدمت دریائی است ( نیروی دریائی )

میشود که مالیات دولتی جنس درونی جمعیه بامایع درویی

بطری پپرداخمه شده است ( بحای باندول *Banderolle*

که کلمه فراسه است اختیار شده)

نوان خانه = ( ار نوان و خانه ) نوان معنی ناتوان و لاعر و ضعیف

است نوانخانه حائی است که ارطرف شهرداری ناتوانان

رادر آن نگاهداری میکنند ( دارالعجره )

نودز = نام ایسگاه شماره ۱۰ راه آهن جنوب است که پیشتر احمدآباد

گفته میشد و این نام نام یکی از آبادیهای قدیمی است که در

این محل بوده است .

نوشابه = معنی آب گوارا و آب حیات است چنانکه بطامی گوید

مباد این درج دولت را بوردی بیصاد اندرین نوشابه کردی

فرهنگسمان این کلمه را بحای مشروب احمیار کرده است .

نوشت افزار = بحای ( لوازم التحریر ) پذیرفته شده است .

نوکار = اکسترن *Externe* دانشجوئی که امتحان مسابقه را گذرانده

و در بیمارستان بدستور کار ورر بکارهای مقدماتی میپردازد

نوکردن = فارسی تجدید کردن است *Renouveler* مثال : سند خود را

در بانک نوکنید .

نهان دانگان = بحای مسور المنور *Anghospermes* پذیرفته شده

است ( گک )

نهرانز = بحای مخفی التناسل - و گمراد و حمی الرهر *Cryptogames*

پذیرفته شده است ( گک )

اختیار نموده مثال : ار نشایها چنین داسته شد که در آمدفلان  
تجار تخابه در حدود صد هزار ریال است .

۲ - علامت مخصوص *Signalement* که بر روی گذرنامه ها  
باشناسنامه ها گذاشته میشود - نشانی رایشتر ار رنگ مو یا  
چشم یا اثرهای بریدگی یا رحم در چهره معین میکنند .

نگارش = این کلمه را فرهنگسان بحای انطاعات پذیرفته است

نگاهبانی = عمل نگاهمان ( کشك )

نگهبان = بحای کشیکچی اختیار شده

نمایندگان شهر = وکلای انجمن بلدی

نمایدگی = عمل نماینده بانک *Agence*

نمایده = ( بانک ) کسی که از طرف بانک در شهر های دیگر

کارهای بانک مر کر را انجام میدهد *Agent*

نمودار = بحای گرافیک *Graphique* پذیرفته شده و آن خطی است که

بالا و پائین رفس مقدار معیری را نمایش میدهد و برای رسم

آن خط دو محور عمود بر یکدیگر یا صفحه ای شطرنجی

اختیار میشود و تغییر مقدار را در خانه های آن کاعذ معین

مینماید - شکل یا خطی را که از مجموع این نقاط ساخته

میشود ( نمودار ) میگویند .

نمونه = این کلمه بحای لفظ فراسه *Specimen* اختیار شده است .

نوار چسب = رشه باریکی ار کاعذ بشکل نوار که بر روی حعه یا

بطری میچسبانند - نوار کاعذی که بر روی بطری یا حعه

از طرف اداره مالیه چسبانده میشود و از آن رو معلوم

فاخدايك = سرهنك يك

دريادار = اميرالمجر سوم

دريابان = اميرالمجر دو

درياسالار = اميرالمجريك

ناوهای کشیهای جنگی اراامقرار است

ناو - ناوچه - کرجی - کرو - مردناو - ررمناو - پی گرد -

ناوشکن - ازدر اندار - ازدر افکن - توپدار - ریردریائی برای -

توصیح هر يك ارا این لغات بحود آنها رجوع شود

فیستان = یکی ارا نادیهای حومه شهر سمدج است که پیشمر قامندله

نامیده میشد ( ترجمه ترکی )



نهانزادان آوندی = بحای محفی النسل وعائی - گمرادن لوله دار

*Cryptogames Vasculares* پذیرفته شده است

(ک)

فیرو = بحای قوه *Force* پذیرفته شده است (ف)

فیرو سمج = بحای میران القوه *Dynamometrie* پذیرفته شده است (ف)

بیروی دریائی = تمام وسیله هائی که دولتی برای جنگ دریائی

دارد ارقمیل کشتیهای جنگی و ریر دریائی ها و

سرباران دریائی

افسران بیروی دریائی را ایتقرارید .

ناوی = تاین

سرباوی = سرحوحه

مهناوی دو = گروهان ۲

مهناوی يك = گروهان ۱

ناواستوار دو = اسوار ۲

ناواستوار يك = اسوار يك

ناوبان سه = سموان سه

ناوبان دو = ستوان دو

ناوبان يك = ستوان يك

ناوسروان = سروان

ناحداسه = سرگرد

ناخدادو = سرهنگ دو

واریز = عدل واریجس

واژه = فارسی لغت است

واژنش = بحای دفع *Répulsion* پذیرفته شده است (ف)

واکنش = بحای عکس العمل *Réaction* پذیرفته شده است (ف)

واگذارنده = (بانك) کسی که چیری را مفروض و بدیگری میدهد *Cédant*

وام = فارسی قرص است *Dette*

وَرَسَك = نام ایستگاه شماره ۱۸ راه آهن شمال است که پیشتر

عباس آباد نامیده میشد - و چون ردیف کمرین نقطه به

پل معتمر و قریه ورود ورسك است بدین نام خوانده شد

ورسكس = (بانك) تاحری که بواسطه اشماهات و مرتكك شدن

خطاهائی بواند وامهای خود را بپردازد *Banqueroutier*

ورشكستگی = وضع تاحر ورسكست *Banqueroute*

وزارت بازرگانی = وزارت تحارب

وزارت پیشه وهر = وزارت صاعت

وزارت دادگستری = وزارت عدلیه

وزارت دارائی = وزارت مالیه

وزارت راه = وزارت طرق

وزارت فرهنگ = وزارت معارف

وزارت کشور = وزارت داخله

وشمگیر = این کلمه بمناسبت نام تاریخی وشمگیر بحای (پیشيك محله) که از آبادیهای شهرستان گرگان است اختیار شده است.

**وابسته** = در سفارتخانهها مأموری گفتمه میشود که تارہ وارد کار شده

و همور پیایہ دبیری برسیدہ است و وقتی این کلمہ بامصاف الیہ

استعمال شود معنی آب فرق خواهد کرد مثل وانسمہ

بطامی یا وائسمہ تجارتی و رهمگسان این واژہ را بحای آتاشہ

*Attache* بر گریبہ است

**واخواست** = فارسی (اعراض و پرتست *Protest*) است هنگامیکہ

برائی پذیرفته نمیشود از طرف داربده سبد یا براتکش

واخواست میشود

**واخواستن** = بجا آوردن واخواست *Protestation*

**واخواهی** = عمل واخواستن مثال واخواهی شما لریک بانک صحیح

بیست ریرا کہ اعتمار تمام شدہ است *Protestation*

**واریسی** = رسیدگی کردن بچیری یا بکاری این کلمہ بحای (ممیری)

و کنترول *Contrôle* اختیار شدہ

**واریختن** = رسیدگی بحساب برای تعیین کردن مقدار وام یا طلب و

تعیین مانده بدهکار یا مانده بمانکار بطریقیکہ اگر اربو

حسابی بار کنند در آمار حساب حدید حر باقیماندہ حساب

گذشتہ چیری بنویسد - این کلمہ را ورهمگستان بحای تصدیہ

**واریختن** *Liquidation* اختیار نموده است



هرزند = نام یکی از ایستگاه های راه آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه هلا کو پذیرفته شده است .

(دهستان هررید که مردم آن فارسی سخن میگویند بردیک باین ایستگاه است )

هرینه = بمعنی حرج است که مقابل دحل باشد و بمعنی حرینه و نفقه عیال یعنی روزمره ای که جهت رن و فرزند مقرر کنند در ویرهمگستان این کلمه بجای لفظ ( محارج ) یعنی حرجها اختیار شده

حاقانی گوید

دحل و حرج دلم بین بدان درست که هست

حراج هر دو جهان یکشمه هرینه من

کمال اسمعیل گوید

کردم هرینه درره مدح تو نقد عمر

ور اندکی مانده از آنها برای تست

ابوالفرح رومی گوید

همه عالم عیال خود و پند او دهدشان هرینه و کاین

همارز = دو چیز که ارزش آنها برابر یکدیگر باشد *Equivalent*

همارزی = برابری ارزش دو چیز *Equivalence*

ویژه = در کشور های بیگانه معمول است که برای مواقع شادمانی  
تلگرافهایی بنام تلگرام لوکس قبول و مجازه میشود و در  
فارس، تلگرام ویژه گفته خواهد شد .

# ی



**یادآوری** = در زبان فرانسه ( راپل ) *Rappel* یادآوری بطرف مکانه  
 است برای رود فرساده حواب و انجام کار و گاهی بیر  
 بجای آن تدکاریه استعمال میشد در فرهنگستان مقرر شد  
 که یادآوری گفته شود مثال وریر گفت رئیس اداره  
 ساحمان در حواب دادن بقال نامه یادآوری کبید باباد  
 آوری بمرستید

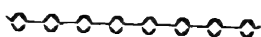
**یادداشت پرداخت** = یادداشتی است که در هنگام پرداخت پولی ار  
 طرف برای مشتری فرساده میشود *Note de débit*

**یادداشت دریافت** = یادداشتی است که در هنگام دریافت پولی ار طرف  
 بانك برای مشتری فرساده میشود *Note de Crédit*

**یاخته** = بجای سلول *Cellule* پذیرفته شده است (گ) (پ)  
**یار گل** = نام یکی ار آبادیهای بخش سقر است و بجای (بورقل)  
 برگزیده شده است.

**یار بگاه** = محلی است که در آن پذیرائی ار مردمان ناتوان و بیچاره  
 میشود - بیشتر آرا پست امدادی میگفتند

**یاور** = بابور شهرنایی - بطیر سرگرد ارتش (رحوع شهرنایی شود)  
**یکی کردن** = بجای لفظ فرانسه *Unifier* اختیار شده است ( بانکی )



همچشمی = عمل رقابت میان دو کس - رقابت مابین دو تاجر *Concurrence*  
هنر پیشگان = بحای ارباب صنایع طریقه اختیار شده و بررسیه آنرا  
*Artiste* گویند

هواپیما = ماشینی است که با وجود سنگین تر بودن از هوا میتواند  
پرواز کند - این کلمه بحای *Aéroplan* و (طیاره) پذیرفته  
شده است

هویزه = نام فارسی حویره و آل محلی است در خورستان در کنار  
رود کرخه



## واژه های طبیعی

|                      |               |                   |                 |
|----------------------|---------------|-------------------|-----------------|
| <i>Foliosle</i>      | = برگچه       | <i>Capillare</i>  | = موئیس         |
| <i>Sessile</i>       | = بی پایه     | <i>Filtre</i>     | = پالودن        |
| <i>Seie brute</i>    | = شیر خام     | <i>Filtre</i>     | = پالایه        |
| <i>Seie élaborée</i> | = شیر پرورده  | <i>Filtration</i> | = پالایش        |
| <i>Nectare</i>       | = نوش         | <i>Feconder</i>   | = گشیدن         |
| <i>Nectane</i>       | = نوش های     | <i>Membrane</i>   | = شامه          |
| <i>Nectarifere</i>   | = نوش آور     | <i>Germe</i>      | = تنده          |
| <i>Abyssal</i>       | = معاکی       | <i>Germer</i>     | = تندیدن        |
| <i>Bathyal</i>       | = ژرفی        | <i>Ligneux</i>    | = چوبی          |
| <i>Sable</i>         | = ماسه        | <i>Liber</i>      | = آتش           |
| <i>Gravier</i>       | = شن          | <i>Coupe</i>      | = تشر           |
| <i>Caillon</i>       | = ريك         | <i>Bou relet</i>  | = آگه           |
| <i>Jaillissement</i> | = جهش         | <i>Suffisante</i> | = تسند          |
| <i>Facies</i>        | = رحساره      | <i>Necessaire</i> | = بایسته        |
| <i>Protistes</i>     | = آعاریان     | <i>Lenticelle</i> | = عدسك          |
| <i>Rhizopodes</i>    | = ریشه پائیان | <i>Littoral</i>   | = کراه (دریا)   |
| <i>Ciliés</i>        | = مژك داران   | <i>Rive</i>       | = کنار (رود)    |
| <i>Corail</i>        | = مرجان       | <i>Rivage</i>     | = کناره (عمومی) |
| <i>Arthropodes</i>   | = مند پائیان  | <i>Coiffe</i>     | = كلاهك         |
|                      |               | <i>Préjeuille</i> | = پیش برگ       |

## واژه های زمین شناسی

|                      |               |                                        |          |
|----------------------|---------------|----------------------------------------|----------|
| <i>Erosion</i>       | = فرسایش      | <i>Elang</i>                           | = تالاب  |
| <i>Steppe</i>        | = کلاک        | <i>Marais</i>                          | = مانداب |
| <i>Sablère</i>       | = ماسه رار    | <i>Bassin de reception</i>             | = آنگیر  |
| <i>Desert</i>        | = بیابان      | <i>Versant</i>                         | = آنریر  |
| <i>Néolithique</i>   | = نوسنگی      | <i>Canal de coulement d'un Torrent</i> | = آبراهه |
| <i>Paleolithique</i> | = پاریمه سنگی | <i>Dejection</i>                       | = آفگمه  |
| <i>Nerithique</i>    | = پایانی      | <i>Lave</i>                            | = گدازه  |
| <i>Geyser</i>        | = آتشفشان     | <i>Plaine</i>                          | = هامون  |
| <i>Effondrei</i>     | = رُمیدن      | <i>Marecage</i>                        | = آشاب   |
| <i>Effondrement</i>  | = رُمش        | <i>Mare</i>                            | = کولاب  |
| <i>Alluvion</i>      | = آب رُفت     | <i>Laanue</i>                          | = مرداب  |
|                      |               | <i>Eroder</i>                          | = فرسودن |

## واژه های گیاه شناسی

|                    |            |                      |           |
|--------------------|------------|----------------------|-----------|
| <i>Lanquette</i>   | = رنابه    | <i>Corolle</i>       | = حام     |
| <i>Ligule</i>      | = رنانک    | <i>Eperon</i>        | = مهمیر   |
| <i>Guine</i>       | = بیام     | <i>Bractée</i>       | = برکه    |
| <i>Capitule</i>    | = کفک      | <i>Inflorescence</i> | = گل آدین |
| <i>Moississure</i> | = کلایر کن | <i>Enveloppe</i>     | = پوش     |
| <i>Symbiose</i>    | = همزیستی  | <i>Limbe</i>         | = پهلک    |

|                     |          |                |           |
|---------------------|----------|----------------|-----------|
| <i>Commencement</i> | = آغاز   | <i>Volume</i>  | = گنج     |
| <i>Illuc</i>        | = روند   | <i>Volumen</i> | = گنجا    |
| <i>Allumac</i>      | = افروزش | <i>Orque</i>   | = حاستگاه |

### واژه های - جابور شباسی

|                  |         |                             |              |
|------------------|---------|-----------------------------|--------------|
| <i>Flaque</i>    | = تازک  | <i>Existence</i>            | = هستی       |
| <i>Vellosite</i> | = پرر   | <i>Onglet</i>               | = باحک       |
| <i>Filament</i>  | = رشته  | <i>Ongules</i>              | = سمداران    |
| <i>Verru</i>     | = واروک | <i>Ongucites</i>            | = یمچه داران |
| <i>Poul</i>      | = مو    | <i>Machone</i>              | = آرواره     |
| <i>Papille</i>   | = نت    | <i>Macher</i>               | = حویدن      |
| <i>Papule</i>    | = نمک   | <i>Mandibule</i>            | = روره       |
| <i>Imprecuer</i> | = آعقن  | <i>Pince</i>                | = گمره       |
| <i>Humon</i>     | = گش    | <i>Antenne des insectes</i> | = سرو        |
| <i>Hybride</i>   | = دورگه | <i>Antennule</i>            | = سروک       |
| <i>Emenquer</i>  | = ناره  | <i>Monocellulare</i>        | = تک یاخته   |
| <i>Guente</i>    | = رور   | <i>Pluricellulare</i>       | = پریاحمه    |
|                  |         | <i>Duct</i>                 | = کُرک       |

### واژه های ریاضی

|                   |          |                 |           |
|-------------------|----------|-----------------|-----------|
| <i>Profondeur</i> | = زرفا   | <i>Colc</i>     | = بُر     |
| <i>Largem</i>     | = پهنا   | <i>Norme</i>    | = همجار   |
| <i>Epaissen</i>   | = سمرا   | <i>Anormale</i> | = ناهنجار |
| <i>Normale</i>    | = بهنجار | <i>Louquon</i>  | = درارا   |

# واژه های علمی - فیریک و شیمی

|                       |                 |                     |                      |
|-----------------------|-----------------|---------------------|----------------------|
| <i>Combustible</i>    | = سوخت          | <i>Inc en ciel</i>  | = رکیس گمان          |
| <i>Combustibilité</i> | = سوراثنی       | <i>Auton atique</i> | = خودکار             |
| <i>Comburent</i>      | = سورانده       | <i>Combe</i>        | = حم                 |
| <i>Caustique</i>      | = سوراور        | <i>Comburc</i>      | = حمیدگی             |
| <i>Causticité</i>     | = سوراوری       | <i>Inc</i>          | = کمان               |
| <i>Brulant</i>        | = سورا          | <i>Etche</i>        | = حیر (در ساحمان)    |
| <i>Gutlé</i>          | = برسه          | <i>Fleche</i>       | = تیر (در سایر جاها) |
| <i>Génération</i>     | = رایا          | <i>Larc</i>         | = یارسمک             |
| <i>Pression</i>       | = فشار          | <i>Heale</i>        | = قایا               |
| <i>Roulement</i>      | = عات           | <i>Sel</i>          | = نمک                |
| <i>Rouler</i>         | = عامیدن        | <i>Repléon</i>      | = بار ناب            |
| <i>Roulant</i>        | = عامان         | <i>Un plan</i>      | = هامس               |
| <i>Rouleau</i>        | = علمک          | <i>Concaue</i>      | = کاو                |
| <i>Roulette</i>       | = عامه          | <i>Concre</i>       | = کوز                |
| <i>Glossment</i>      | = لعرش          | <i>Echelle</i>      | = برده               |
| <i>Vide</i>           | تهی (معنی وصفی) | <i>Depé</i>         | = ریمه               |
| <i>Masse</i>          | = عمد           | <i>Graduation</i>   | = ریمه بندی          |
| <i>Massif</i>         | = عمده          | <i>Image</i>        | = بگاره              |
| <i>Méthode</i>        | = روش           | <i>Refraction</i>   | = شکست               |
| <i>Fondamental</i>    | = بنیادی        | <i>Frottement</i>   | = مالش               |
| <i>Creur</i>          | = کراک          | <i>Recherche</i>    | = پژوهش              |



امراض روحی - بیماریهای روان  
 امراض خارجی - بیماریهای بیرونی  
 امراض ساریه - بیماریهای واگیر  
 امراض عصبی - بیماریهای بی  
 امراض گوش و حلق و بینی - بیماریهای گوش  
 و گلو و بینی  
 امراض معاری بول - بیماریهای مریه راه  
 امراض معلی - بیماریهای بومی  
 امراض مناطق حاره - بیماریهای گرمسیر  
 امراض سوان - بیماریهای رانه  
 امراض وراثی - بیماریهای همه گیر  
 امراض وراثی - بیماریهای مهاگیر  
 اورولوگ - میره شناس  
 امرالجر ۱ - دریا سالار  
 امرالجر ۲ - دریابان  
 امرالجر ۳ - دریا دار  
 انتخاب - برگزیدن  
 انترن - کارورز  
 انتقال مالکی - برگردان  
 احسن بلدی - احسن شهرداری  
 انحلال - برچیدگی  
 انطاعات - بگارش  
 اندکس - فهرست  
 امیرمری - پرستارخانه  
 اوران و مقیاسها و مقادیر - سک و اندازه  
 و رح

اشل - بایه  
 اصحاب - یاران  
 اصول تداوی - درمان شناسی  
 اطعمیه - آش شابی  
 اعتبار متحرک - سجواء گردان  
 اعتبار نامه - استوارنامه  
 اعتراض - واحواهی - واحواست  
 اعتراض کردن - واحواست  
 اعلان - آگاهی  
 اعلان قلبی - پیش آگاهی  
 افتتاح - بارکردن  
 افقی - تراری  
 اکابر - سالمندان  
 اکسیلوراتر - پی گرد  
 اکسیلوراسون - پی گردی  
 اکسترن - نوکار  
 اکیمان - ساروبرک  
 اگره کوانور - روانامه  
 آلرن - شهر  
 اماماراده جعفر - پشوا  
 امتحان مسح رنده - مات برداری  
 امچه لی - ساور  
 امراض اطفال - بیماریهای کودکان  
 امراض امراضی - بیماریهای پراکنده  
 امراض داخلی - بیماریهای درونی  
 امراض دماغی - بیماریهای معر

# فهرست لغت‌های پذیرفته شده در فرهنگستان بترتیب قدیم

## ( الف )

آثرو ناویگاسیون - ناویری هوایی  
 آتاشه - واسه  
 آبوستیل - بی بوشت  
 آحی چای - تلحه رود  
 آرتیران - افرادمند  
 آرج - رار  
 آرکئولوژی - باستانشناسی  
 آراشماں - ستام  
 آریوه - تک انعام  
 آزان - پاسان  
 آزان - مایده  
 آزاس - مایدگی  
 آزاس احار - خرگراری  
 آزاس معاملات - کارگراری  
 آزان معامله - کارگرار  
 آزیوتاز - سفته ناری  
 آساسور - بالارو  
 آسپنک - پاک  
 آسپری - پاک  
 آق تیه - سعید تیه  
 آکتف - دارائی  
 آگرد - سارش  
 آگرماں - پدیرش  
 آلطون سغلی - رربه بائین

آلطون علیا - رربه بالا  
 آلکلو - آلکون  
 آلهیار - حدایار  
 آمریون - رویان  
 آمریولوی - رویان شناس  
 آمیرت دیویتال - مهرانگشت  
 آتروپومتیری - تن پیمائی  
 آترو بولوی - مردم شناسی  
 اتلا - دجاری  
 ابراهیم آباد - مشکاماد  
 ابوالومس - پارسا  
 اتوگرامی - نژاد شناسی  
 ایکت - برجس  
 احاره نامه - پروانه  
 احرت - دست مرد  
 احتماء - یرهیر  
 احشاء - اندرویه  
 احصائه - آمار  
 احصار - فراخواندن  
 احمد آباد - بودر  
 احتتام حساب - ستن حساب  
 اداره پلیس - سرکلانتری  
 اداره محاکمات و دعاوی ارتش - داندرسی ارتش  
 اشیل ( اشپلست ) - سحافک  
 اشرف - بهشهر

مندر آق گند - سهد گند

مدر حر - مدرگر

می طرف - دشت مشان

مول - مشات

می اسم - می نام

مسلوگراف - کیناسنس

مطار - دام یرشك

میعانه - پیش بهاء

میلان - برار نامه

می مبالسم - دوفلری

نمه - نمه

## ( ب )

یاروی - گشنی

پارکه - دادسرا

پاسار - سمجه

پاساسیون - دمیر بردن

پاسیف - بدهی

پاکت - ییمان

پاکت - پاکت

پر - برار

پردوکتیف - دارآور

پرسل - کارگری

پروگرام - برنامه

پرلومان - برداشت

پروپوستک - پیش سی

پست - پاسگاه

ست امدادی - شمارگاه

ست امدادی آمورشگاه ها - شفا خانه

الاسه - می بر

پیس مجفی - کارآگاه

یون سیاه - سر

سب - احگاه

یشك محله - و شمکر

## ( ن )

نرول - شاد باش

نار - ماشاحه

ناحر - در آور

نادیه - پرداخت

نارف - عروبه

نامر عبور و مرور - راهمائی و رانندگی

ته سیب - ته سهد

ناروت - نارزگی

نجدید - نو کردن

نحت البحری - برردنائی

نحقیق - ارحونی

تذکره - گذرنامه

نرست - پرورش

نر داریساز - اراده

نشریح - کالد شناسی

نشریح عملی - کالد شکافی

نشریات - آئس

نعلیات - آمورش

|                            |                                  |
|----------------------------|----------------------------------|
| اسکادر - بخش               | اوجیه - یکی کردن                 |
| اسکادرل - او گروه          | اهل حره - کارشناس                |
| ( ب )                      | ایاجی - ازار                     |
| مانای - سرد                | ایاجی - اشته                     |
| اج قان - قیاداری           | ایسگاه درج خلل - ایستاده دیره    |
| اش بولاق - سرچشمه          | ایسگاه قراگر - ایسگاه رال        |
| اشماق - ناشه               | ایسگاه هلاکو - ایسگاه هررید      |
| مانگلو - مانگی             | ایسگاه نام - پیام                |
| مالاس - برار               | ایسگاه چشمه سفید - ایستگاه فوریه |
| ماندرل - وارچسب            | ایلو - آلا                       |
| مانک - مانک                | ادریس آاد - شارید                |
| مانکروب - ورشکستگی         | ادویه شناس - دارو شناس           |
| مانکرویه - ورشکست          | ادویه شناسی - دارو شناسی         |
| مانکده - مانکدار           | اراب صنایع طریقه - هریشکاب       |
| بحریمما - دریا بورد        | ارراق - حواربار                  |
| بحری - دریائی              | استارت .. نک آغار                |
| بحریه ( قوای ) - دریائیان  | استاربر - آغارگر                 |
| برات - رات                 | استار .. کارآموری                |
| برار مدفع - پیچال          | اساریر .. کارآمور                |
| شوسقه - پنج پیکر           | اسامپ - مهر                      |
| نکار انداختن - راه انداختن | اسخدام ( اداره ) - کارگری        |
| نکی - سحک                  | استشهاد - گواه حواهی             |
| نلد - شهر                  | استطاق - بار برسی                |
| نلدیه - شهرداری            | اسوار دریائی - ناو استوار        |
| نم - نم                    | اسعار - ارز                      |
| نمادمان - نماز             | اسقاط - فرسودگی                  |

دوا فروش - دارو فروش  
دوران دم - گردش خون  
دوسه - برونده  
دبلم عالی - دانشنامه  
دعره - دیر فرست  
دیوان عالی تمیز - دیوان دادرسی کشور

( د )

دحیره - پس انداز  
دیوان - گذار

( ر )

رابرت - گزارش  
رابل - یادآوری  
راسده کشتی - ناوبر  
رئیس بلدیہ - شهردار  
رئیس الورداء - بحمت وریر  
رئیس خراہ - خراہ دار  
رئیس سرویس بیمارستان - سرپرست  
رای - رای  
رئیس کمیسارنا - کلاس  
رئیس مامشرت - کارپرداز  
رادیولوژی - پرئوشاسی  
رادیوسکی - پرتویی  
رادیوگرافی - پرتو نگاری  
رادیولوژیست - پرتو شناس  
رابط - ررد بی  
رابط کریم - شهریار  
رابط گوراک - دیدگاه  
رحل سیاسی - مرد سیاسی  
رتہ - پایہ

خرویت - کارشناسی  
خدیجہ - حدیث  
حرعل آباد - حسرو آباد  
حرعلیہ - حرم کوشک  
حقاحہ - سوسن گرد

( د )

دارای اعتبار - ارزیده  
دارالانشاء - دیرحاه  
دارالاسام - پرورشگاه یتیمان  
دارالرصاعہ - شرحوارگاه  
دارالحجرہ - ہواچاہ  
دارالمحاسبین - بیمارستان  
دارالمساکین - مسکین چاہ  
دار - دارہ  
داکتیلوسکوپ - انگشت نگاری  
دارہ سطح وسطی - دارہ رفت و رو  
دایرہ میاء - میرابی  
دائن - سدانکار  
درن فکک - گندردودہ  
دبر ارسال مراسلات - دبر رسد  
دبر اندیکاتور - دبر نماییدہ  
دبر موعده - سررسید نامہ  
دفعہ - رزہ  
دفعہ رفتن - رزہ رفتن  
دگازہ - ارگردر آوردن  
دوا - دارو  
دواچاہ - دارو چاہ  
دواسار - داروساز

تندی - خورد

تقدم حفظ صیات - پیش گیری

تکاللو - تیکان

تلقح واكس - مایه کوبی

توکس - رهراآه

تورپیل - اژدر

تهار - یایابای

### (ث)

ثات - روویس

### (ج)

جریان - گردش

رم - مره

حقوچای - رربه رود

حمحه - کاسه سر

حک - حگ

حوار - دستور

### (چ)

چابار - چك

چاعرلو - حاعر

چك - چك

چك ناره - چك سته

### (ح)

حاح غلبقی - ماریار

حاکم - فرماندار

حالب - میره نای

حایچه - آندانك

حجار - سگتراش

حرکت - حش

حرکت مسرعه - حش درگی

حرکت مسرعه - حش شتابی

حساندار - دفتردار

حس آباد - سمین دشت

حس آباد فاشق - آباد کوشك

حشمت آباد - رودك

حفظ الصحة - بهداشت

حکم - داور

حکم مشترك - سرداور

حکمت - داوری

حق القدم - پایمرد

حق الرحه - دست مرد

حق العمل - کارمر -

حق العور - تراریت

حق الشر - آبها

حمام - گرمابه

حسانت ثوری - تب داه ای

حوصچه - لکن چه

حویره - هویره

حيوانات - حاوران

### (خ)

حارج الملكتی - روسری

حار - ناوا

حارحاه - ناواحاه

سویور - آلودگی

سویه - آلودن

سویه - آلوده

سیاح - جهانگرد

سیاحت - جهانگردی

### ( ش )

شارزدار - کاردار

شاهد - گواه

شران - سرحرك

شعل - کار

شعاهى - ربانى

شمر - پوشه

شهادت - گواهی

شهادت نامه - گواهی نامه

شهيق - دم

### ( ص )

صاحبصكشورى - بایور

صادر - فرستاده

صالح آباد - اندیشك

صایققلعه - شاهین دژ

صحبه - بهداری

صدر - سینه

صلح - سازش

صباغت ارتش - بحثائی ارتش

صفت گر - دست ورر

صنعت یدى - دست ورری

صفت - رسته

صورت حراء - ریرحساب

صورت حساب - سیاهه

### ( ض )

صامن - پایندان

صباط - نایگان

صبط - ناگانی

صد ترپیل انداز - ناوشكى

صد سم - بارهر و باد ره

صد ععوبى - پلشت برى

صد ععوبى کردن - گدردائی

صد ععوبى كنده - پلشت بر

صد ععوبى كنده - گد ردا

صدر - ریان

صلع - دنده

### ( ط )

طاوانا:وحای - سیمس رود

طال آباد - بهرام

طالح - ناله

طاهر بوعدا - گدماں

طاب تحرى - پرشكى آرمایشی

طبع - چاپ

طقه - آشكوب

طب و طات - پرشكى

طب - پرشك

طبيب معاون - پرشك دستيار

ساوحلاع - مهناد  
 ستوان دریائی - ناوان  
 ستوان شهربانی - رسدیان  
 ستمی - نارنامه کشی  
 سون فقرات - تیره پشت  
 سجل - نام و نشان  
 سربار دریائی - ناوی  
 سربپ شهربانی - سرباس  
 سرحوچه دریائی - سراوی  
 سرحد دار - مرردار  
 سرگرد شهربانی - یاور  
 سروان دریائی - اوسروان  
 سروان شهربانی - سرپر  
 سرهک دریائی - ناخدا  
 سرهک شهربانی - پاسیار  
 سکسیون - دسه  
 سلاح - پوست کن  
 سلاح - سرلاد  
 سلمان کندی - سلمان کند  
 سل - سه - یلندی  
 سلد - مانده  
 سلطان آباد - اراک  
 سماق لو - سماق ده  
 سم - رهر  
 سم شناسی - رهرشناسی  
 سواد - روبوشت  
 سواد نویس - روبویس

رحیم آباد - پرندک  
 رژیم بیماری - دستورحوراک  
 رژیم عدائی - دستورحوراک  
 ررو - اندوچه  
 رساله دکتری - پایان نامه  
 رسیدگی بدایت - رسیدگی نخستین  
 رسیدگی تهر - فرحام  
 رسیدگی تبریزی - رسیدگی فرحامی  
 رصایت - خشودی  
 رقات - همچشمی  
 ریسورس - ارگشت  
 ریم - چرل

### ( ز )

زبر - ناردم  
 رنگی محله - رنگسان  
 زیارت - زیار

### ( ژ )

ژرال قسول - سرکسول  
 ژورنال - روزنامه  
 ژیلکور - سوحت باش

### ( س )

سؤالنامه - پرسش نما  
 سابقه - پیشیه  
 ساحلو - پادکان  
 ساعد - ارش  
 سال دکور - تالار  
 ساناتوریم - آسایشگاه



قبولی - پذیرش  
 قبول کردن - پذیرفتن  
 قبولی و شن - پذیره نویسی  
 قلاتو - کوپلان ده  
 قدمت و سابقه خدمت - دیرینگی  
 قراچه داغ - ارسپاران  
 قراچمن - سیاه چمن  
 قرار حکمیت - قرار داوری  
 قراعیسی - سه چشمه  
 قرایطه - قرین  
 قرص - وام  
 قره بعه - سیاه گندم  
 قره چر - سیاه چر  
 قره سو - ساهاب  
 قره عاں - ساه دشت  
 قره غایه - ساهایه  
 قره گل - سیاه گل  
 قره ناو - سیاه ناو  
 قریه عرب - پل دشت  
 قرل اورن - سمد رود  
 قشر - پوسته  
 قشلاق - گرمسار  
 قصاب - گوشت فروش  
 قطاجق - سرده  
 قفس صدر - قفسه سینه  
 قفسه - گنج  
 قلعه بلند - ابردر

قجار - کوره بر  
 قلاحت - کشاورزی  
 قلاحیه - شادگان  
 قلمش - در  
 قلمکار - بوده شناسی  
 قلوٹ - ناوکان  
 قورلاژ - سه  
 قیش - برگه  
 قیشبه - برگه دان  
 قائم مقام - حاشین  
 قابل تأدیه - پرداختی  
 قابل مسح - برگشت پذیر  
 قابل قبول - پذیرفتنی  
 قابله - ماما  
 قاحیان - کامیار  
 قاسم آباد - آیرس  
 قاشق - کوشک  
 قاصی - دادرس  
 قاصی آباد - باغ یک  
 قامیشله - بیستان  
 قان یوخمر - پناه  
 قایق نادی - کرو  
 قایق باروئی - کرحی  
 قاص - رسید  
 قله بولاغی - قله چشمه  
 قبول کسده - پذیرا

طرق - راه ها

طریق علاج - درمان

طبعی شناس - انگل شناس

طبعی شناسی - انگل شناسی

طلا - زر

طهران - تهرآن

طیاره - هوا پید

### ( ظ )

طهر - بشت

طهر نویسی - بشت نویسی

طهر نویسی شده - بشت نویسی

### ( ع )

عالم عتیقات - باستان شناس

عایدات - درآمد

عادان - آنادان

عنا آناد - ورسک

عدله - دادگستری

عرب اعلو - فرح راد

عرب لک - پلک دژ

عرصه حال - دادخواست - درخواست

عرصه - پیشهاد

عروق شعریه - موی رک

عصب - بی

عصله - مایچه

عصو - اندام

عصو - کارمند

عظم - استخوان

عظم قص - حناغ سیه

عقم - سرروی

عقیم - سترون

عقیم کردن - سروون کردن

عقیم کننده - سروون کننده

علاج شدی - درمان پذیر

علاجی - شفا بخش

علاج شدی - بی درمان

علامت - نشانی

عمارت عدلیه - کاخ دادگستری

عمل قراول - پاس

عمله کشتی - حاشو

عدالویه - دیداری

عوارص متفرقه - خورده باح

عوص کننده قراول - پاس بخش

### ( غ )

عواص - آب بار

عبرقال مسح - بی برگشت

### ( ف )

فالسی ویکاسیون - دعل

فتح میت - کالد گشائی

فتوس - حبس

فه طلب - سفته

فصولات - آحال

فقره - مهره

کوورتور - پشنوا

کووریر - پوشاندن

کیت - بهل

### ( گ )

گارد سرحدی - ( اداره ) مرر داری

گدایان - پیش بر

گج قره گلی - گج ساران

گراپک - بودار

گروهان دریائی - مهاوی

گروهان شهرابی - سرباسان

گلش - گلش

گمش به - گومشان

گیشه - ناحه

### ( ل )

لاس نوریل - اژدر انداز

لگن حاصره - لگن

لوارم التحریر - نوشت افراز

لوکس - ویژه

لنگامان - پیوند

### ( م )

ما - ستون

ماراد - فروبی

مال التجاره - کالا

مال امیر - ایده

مامق سغلی - مامک پائس

مامق علیا - مامک نالا

مأمور احصائه - آمارگر

مأمور اطوائیه - آتش شان

مأمور بنطیف - رفت گر

ماشرت و ملرومات - کار پرداری

متجدالمآل - بحشاهه

مخصص احصائه - آمار شناس

مخصص در اصول بدای - درمان شناس

مصدی کارهای اسان - استنادار

مصدی کارهای بحش - بحشدار

منابه - آبادان

مجرای بول - نبات راه

مجرم - برهکار

مجمول - ساختگی

مجموعه کشی ها - پیاوتب

محاسب - حسابدار

محاسبات - حسابداری

مجاکات ارش - داد رسی

معاکمه - داد رسی

مجال علیه - برات گیر

محس - رندان

مجدوس - رندانی

محصل آه ورشگاههای عالی - داشجو

محقق - مارحو

محکمه - دادگاه

محکمه استئناف - دادگاه استان

محکمه بدایت - دادگاه شهرستان

محکمه صلح - دادگاه بحش

کره سی - سر کوه  
گسب و حرفه - پیشه  
کسه و اصناف - پیشه و ران  
کسر - کمود  
کشی رره پوش - رره دار  
کشتی حگی - ررم ناو  
کشی حگی اعم - ناو  
کشی کوچک - ناوچه  
کشک - نگاهانی  
کشیکچی - نگهبان  
کلاح - چنک  
کلاسمان - رده بندی  
کلوب - کانوں - ناشگاه  
کلی - سته  
کلنیک بمعنی مطب در خارج - یرشک حانه  
کلنیک بمعنی مطب در بیمارستان - درمانگاه  
کلنیان بمعنی وضعی - نالسی  
کما - ررم  
کنسر سرحدی - الا مرمور  
کمیسری - کلابتری  
کمترات - قرار داد  
کنترول - باردید  
کنترلر - نارس  
کفراسیه - سحران  
کفراس - سحرانی  
کوبن - برش

قلعه حقه - کلاچک  
قلعه سحر - نام دژ  
قیان - گلجبران  
قنصول - کمنسول  
قوای بحری - بیروی دریائی  
قولو - کودان  
قوچق - کوچک  
قورحانه ( دحائر و مهمات ) - رراد حانه  
قوراولی - گلزار یائین  
قوراولیا - گلزار بالا  
قیجی - پلشی  
قیجی - پلشت  
قیلون - کلابده  
قیمت - بها  
قیمتی - گرانها

### ( ک )

کابینه - دفتر  
کارن - برگردان  
کاربوراتور - سوخت آما  
کارتن - حروه دان  
کارحانه قند - کارحانه  
کاره - دوبر چه  
کانوں - ناشگاه  
کابویر - تویدار  
کحال - چشم یرشک  
کرد محله - کرد کوی

نایب سفارت (سکرتار) - دسر

نصف آباد - ناهد

نسخ - نافت

نسخ شناس - نافت شناس

نسخ شناسی - نافت شناسی

نسخه - نسخه

نسه - نسادست

نصب - گماشتن

نظامنامه - آتش نامه

نظمه - شهرنابی

نفس - دم

نعم - سود

نعم حالص - سود ویژه

نعم عبر حالص - سود ناویژه

نعم و ضرر - سود وریان

نقله - نارکشی

نقله سریع‌السر - نارکشی تند

نقله بطی‌السر - نارکشی کند

نمره - شماره

و

واکس - مایه

واکسیاسون - مایه ربی

وارد - رسیده

والور - اررش

وثیقه - گرو

مقروض - بدهکار

مقوم - ارریاب

ملاح - ملوان

ممر عمه - فرحام خواسته

ممبری - واریسی

مؤسسه - بنگاه

موره - موره

مواجره - برآه انداختن

مولیراسون - نسخ

مولیرال - نسخی

موعد - سررسید

مومیمی کاسون - مومیا کاری

میانج - مایه

میدان - اسپریس

میدان چای - مهرانرود

میرآب - آباد

مکروب - میکروب

میکرولژی - میکروب شناسی

میکریولژیست - میکروب شناس

میکروگرافی - حردنگاری

مس - من

منبوت - پیش نویس

ن

ناجه - نحش

ناها رحوران - نام آوران

|                                         |                                   |
|-----------------------------------------|-----------------------------------|
| مستنطق - بار پرس                        | مجله - کوی                        |
| مسلح - کشتارگاه                         | مجمهره - حرم شهر                  |
| مشرق - حاور                             | مجهیل - رات کش                    |
| مشروب - نوشابه                          | مجارح - هریه                      |
| مشی - روش                               | مجرن - گنجیه                      |
| مطالعه - بررسی                          | مدال - مدال                       |
| مطعمه - چاپخانه                         | مدرسه - آموزشگاه                  |
| معادل - هم ارر                          | مدعا به - خواسته                  |
| معارف - فرهنگ                           | مدعی العموم - داد ستان            |
| معاف - بخشوده                           | مدفوع - حین                       |
| معافیت - بخشودگی                        | مدفوع شکل - پنهان                 |
| معالجه قلبی - پیش یاس                   | مراسله - نامه                     |
| معاون فنی - دستیار                      | مرس - بناری                       |
| معمر - گذر                              | مرهونه - گروگان                   |
| معرفت امراض حلدی - شناخت بیماریهای پوست | مریضخانه - بیمارستان              |
| معرفة الاحشاء - اندرویه شناسی           | مساح - رمس یمیا                   |
| معرفة العروق - رگ شناسی                 | مساعده - پیش پرداخت               |
| معرفة العظام - استخوان شناسی            | مساوی کردن - تراز کردن            |
| معرفة العصلات - مایچه شناسی             | مستاف - یروهش حواء                |
| معرفة المعامل - بند شناسی               | مستاف علیه - پژوهش خوانده         |
| معماری - ساختمان                        | مستافعه - پژوهش خواسته            |
| ممر حرام - ممر تیره                     | مستحفظ رندان - رندانان            |
| مفتاح - کلید                            | مستخدمین - کارکنان                |
| معتش - نارس                             | مستخدم - خدمتگذار                 |
| معصل - بند                              | مستدعی تعبیر - فرحام حواء         |
| مقام - پایه                             | مستدعی علیه تعبیر - فرحام خواننده |
| مقاوله نامه - پیوند نامه                | مستشار سفارت - رایزن              |

## غلطامه

| صفحہ | سطر | صحیح است               | صفحہ | سطر | صحیح است           |
|------|-----|------------------------|------|-----|--------------------|
| ۶    | ۱۶  | استخوان شاسی           | ۳۴   | ۸   | <i>Exploration</i> |
| ۷    | ۲۰  | اندرونہ شاسی           | ۴۷   | ۱۶  | <i>Remise</i>      |
| ۹    | ۳   | ایسگاہ - عمد چشمہ      | ۴۸   | ۸   | <i>Pharmacie</i>   |
| ۱۰   | ۹   | مارکشی تند             | ۴۸   | ۱۲  | دار                |
| ۱۰   | ۱۰  | مارکشی کند             | ۵۸   | ۱۳  | دفتری              |
| ۱۶   | ۱۰  | <i>Evaluation</i>      | ۶۰   | ۱۱  | رہاں               |
| ۱۶   | ۶   | <i>Troop</i>           | ۶۵   | ۱۳  | سرکلاتری           |
| ۲۲   | ۱۰  | <i>M. des pays</i>     | ۷۲   | ۱۶  | پاسان              |
| ۲۲   | ۱۱  | <i>Laryngologie</i>    | ۹۷   | ۴   | دریا سالار         |
| ۳۲   | ۲   | <i>Troop Committee</i> | ۱۰۵  | ۶   | <i>Membran</i>     |
| ۳۲   | ۳   | <i>Troop Officers</i>  | ۱۰۶  | ۵   | <i>Causticité</i>  |
| ۳۳   | ۷   | تقدم بحضرت صیانت       | ۱۰۶  | ۲   | رنگین کمان         |



|                        |                                 |
|------------------------|---------------------------------|
| وکیل عمومی - دادیار    | وکیل - سپرده                    |
| وصول - دریافت          | وکیل - داد - سپرده              |
| وصولی - دریافتی        | وکیل - داد - سپرده              |
| ویرا - روادید          | ورق - رزق                       |
| ویس قسول - کنسولیار    | ورقه حکمه - دادنامه             |
| ه                      | ورقه ولادت - رایچه              |
| هیئت قراولی - یاسداران | ورقه هویت - شناسنامه            |
| هوسیس - خسته خانه      | ورید - سیاهرک                   |
| هوبان - مهار           | وعاء - آوند                     |
| هصم - گوارش            | وعاء لغاوی - سیدرک              |
| ی                      | وکلای احسن بلدی - نمایندگان شهر |
| یورقل - یارکل          |                                 |

